

مدیریت دانش دینی (دین بنیان): طرح مسئله «مدیریت دانش» در «تمدن دینی»

دکتر محمد موسی خانی*
دکتر امیر مانیان**
دکتر بابک اخگر***
دکتر مرتضی جوادی آملی****
حسنعلی نعمتی شمس آباد*****

چکیده

هدف این مقاله طرح مسئله مورد نیاز در تمدن دینی با نام «مدیریت دانش دینی (دین بنیان)» است. در بیست سال اخیر، مطالعاتی با نام «مدیریت دانش» شکل گرفته و ظرفیت‌های نظری و عملی آن آشکار شده است. با معرفی این مسئله، در جستجوی پاسخی برای این سؤال هستیم که آیا می‌توان به نحو مطلوب از تجربه‌های دانش مدیریت در تأسیس میان رشته‌های جدید، مانند مدیریت دانش برای تمدن دینی نیز بهره‌برداری کرد و رشته‌های نوین مدیریتی متناسب با نیازهای فرهنگی و تمدنی جامعه مسلمانان را تأسیس نمود؟ این مسئله با مسئله پیچیده دینی نمودن علوم پیوند می‌خورد. این گونه به نظر می‌رسد که طرح درست این مسئله، می‌تواند زمینه همکاری پژوهشگران حوزه مدیریت، به ویژه محققان مطالعات مدیریت دینی را فراهم آورد. مدیریت دانش و بازتعریفی از آن در تمدن دینی براساس مبادی و مبانی مورد نظر دین اسلام، و نیز سنت‌های دانشی دانشمندان جهان اسلام، می‌تواند سرآغاز نگرشی جدید در قلمرو مدیریت و تدبیر امور مسلمانان باشد و افق‌های جدیدی را بر روی عالمان و عاملان مدیریت بگشاید. در مقاله از الگوی روش شناختی شکل‌گیری مسائل و نظریه‌ها در یک تمدن استفاده شده است و از نظر محتوای تحلیلی و توصیفی بر مبنای مدل، سفرهای چهارگانه (اسفار اربعه) به عنوان مدل پایه تمدن دینی و براساس اصول و مبانی پانزده‌گانه این تمدن است. این اصول و مبانی از اندیشه‌های حضرت آیت‌الله جوادی آملی اقتباس شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: مدیریت، تمدن، دین (اسلام)، تمدن دینی (اسلامی)، مدیریت دینی (اسلامی)، دانش، مدیریت دانش، مدیریت دانش دینی (اسلامی)، مدیریت دانش دین بنیان

Email: mosakhani@ut.ac.ir

* دانشیار گروه مدیریت فناوری اطلاعات، دانشکده مدیریت دانشگاه تهران

Email: amanian@ut.ac.ir

** دانشیار گروه مدیریت فناوری اطلاعات، دانشکده مدیریت دانشگاه تهران

Email: baakhgar@yahoo.com

*** استاد دانشگاه شفیلهلم

Email: mvaezjavadi@gmail.com

**** استاد حوزه علمیه قم

***** دانشجوی دکتری گروه مدیریت فناوری اطلاعات، دانشکده مدیریت دانشگاه تهران - نویسنده مسئول

Email: nemati@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۰/۰۷ تاریخ تأیید: ۹۲/۱۲/۱۰

مقدمه

این مقاله، شرح و بیان صورت مسئله گسترده‌ای است که در پژوهشی با نام «تبیین مبانی نظری مدیریت دانش: برگرفته از قرآن حکیم و مکتب اهل بیت (ع)» در طی دو سال گذشته با راهنمایی و همکاری جمعی از استادان حوزه و دانشگاه انجام شده است. هدف این مقاله آشنایی با صورت مسئله، درک خاستگاه آن و طرح پرسش‌هایی است که ممکن است توجه دیگر پژوهشگران را به خود جلب کند و آنها را در تبیین دقیق‌تر مسئله، غنی‌سازی حل آن و نظریه‌پردازی درباره آن با نگارندگان همراه سازد. به یاری خدا، در طی سلسله مقالاتی نه تنها ابعاد مسئله روشن خواهد شد، بلکه راه‌حل‌های پیشنهادی، روش‌های مورد نظر، نتایج حاصل از به‌کارگیری روش‌ها و شیوه‌های ارزیابی نتایج نیز بیان می‌شوند.

با طرح درست مسئله مدیریت دانش و برخورداری از تصویری چندبُعدی از آن در تمدن دینی که هدف اصلی این مقاله است، ضرورت و اهمیت پرداختن به آن آشکار می‌شود. با جستجو در ادبیات قلمرو مطالعات مدیریت دانش، مشخص شد که شمار اندکی از محققان در زمینه مدیریت دانش دینی (اسلامی) فعالیت می‌کنند و خلأ تحقیقاتی در این زمینه کاملاً مشهود است. برای نمونه عبدالغفار و آونگ (۲۰۰۹)^۱ در تحقیقی کوشیده‌اند اثرات مدیریت دانش را در دعوت اسلامی بررسی کنند و محمود البکیر (۲۰۱۱)^۲ تلاش‌هایی در جهت مفهوم‌سازی مدیریت دانش اسلامی انجام داده است. تحقیقات دیگر به اهمیت مسئله دانش و مفهوم آن در قرآن پرداخته‌اند و به‌طور مستقیم به مسئله مدیریت دانش توجهی نداشته‌اند.

این مقاله در سه بخش تنظیم شده است؛ در بخش اول، به دانش و مدیریت آن در وضعیت موجود تمدن غرب پرداخته می‌شود. در بخش دوم، که بخش اصلی مقاله محسوب می‌شود، به مسئله مدیریت دانش در تمدن دینی اختصاص دارد. در بخش سوم نیز پس از جمع‌بندی، پیشنهادی مبنی بر به‌کارگیری الگوی ساده تجربه‌شده در این تحقیق و تعمیم روش آن برای دینی کردن دیگر رشته‌ها و گرایش‌های علم مدیریت، ارائه می‌گردد.

بخش اول: دانش و مدیریت آن در وضعیت موجود تمدن غرب

در این بخش به بررسی دانش و مدیریت آن در وضعیت موجود تمدن غرب می‌پردازیم تا زمینه برای طرح مسئله مدیریت دانش در وضعیت کنونی تمدن دینی و زمینه بیان وجوه تمایز این مسئله در تمدن دینی با تمدن غرب فراهم آید.

1. Abdul Ghafar & Awang, 2009.

2. Muhamadul Bakir, 2011.

مسئله بنیادی تمدن غرب

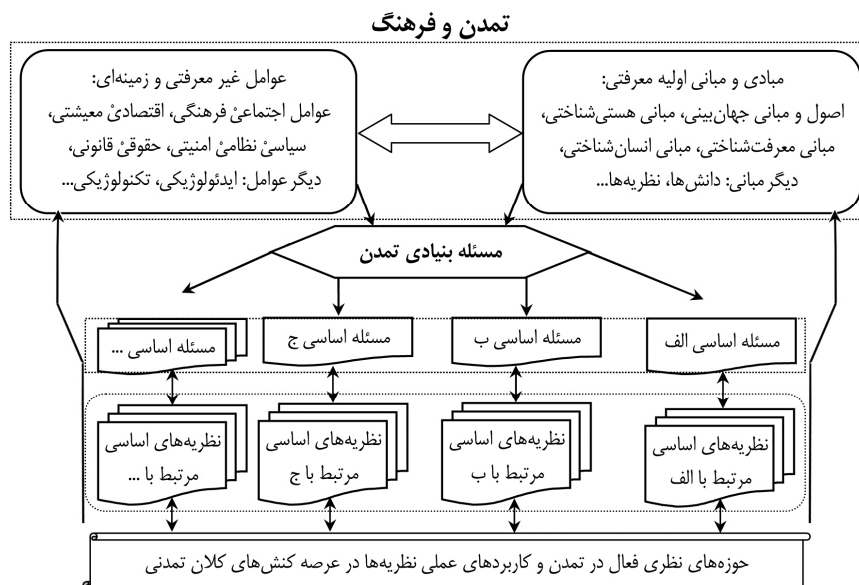
بی شک هر تمدنی دست کم یک مسئله بنیادین دارد که دیگر مسائل آن را تحت الشعاع خود قرار می دهد و به طور معمول همه امکانات سخت افزاری و نرم افزاری یک تمدن در جهت حل این مسئله بنیادی به کار گرفته می شود. برای پی بردن به مسئله بنیادی تمدن غرب، می توان از تحلیل های صاحب نظران استفاده کرد. مشهور این است که مسئله بنیادی تمدن غرب تسخیر عالم است و این تسخیر از طریق تغییر معنا و حتی مبنای علم و دانش و اعمال مدیریتی خاص (کارکردگرا و عمل گرا) بر روی این نوع علم و دانش صورت گرفته است. تنها تحلیل های تاریخی برای پی بردن به نحوه شکل گیری یک مسئله بنیادی کافی نیستند و به یک نظریه بنیادین روش شناختی نیاز است تا با استفاده از آن، مبانی معرفتی و عوامل زمینه ای (محیطی، فردی، اجتماعی و...) به صورت توأمان بررسی شوند. در قسمت بعد الگویی ارائه شده است که با استفاده از آن می توان نحوه شکل گیری مسائل بنیادی در یک تمدن را تبیین کرد. از آنجا که تمدن غرب با علم مدرن (علم تجربی آزمون پذیر) پیوند خورده است، تحلیل هر یک از این دو، تا حد بسیار ما را به نتایج مشابهی می رساند.

الگوی روش شناختی شکل گیری مسائل و نظریه ها در یک تمدن

تأمل در ماهیت این سؤال که «مسئله بنیادی در یک تمدن چگونه شکل می گیرد؟» نشان می دهد که این سؤال یک سؤال بنیادین روش شناختی است و پاسخ نیز باید براساس یک نظریه بنیادین روش شناختی داده شود. پرسش از چگونگی شکل گیری خود مسئله در یک تمدن اهمیت بسیاری دارد؛ زیرا درک نحوه شکل گیری یک مسئله به طور غیر مستقیم، پاسخ این سؤال را نیز روشن می کند که نظریه ها چگونه شکل می گیرند. برای اینکه نظریه ها در اصل راه حل هایی هستند که در پاسخ به مسائل اساسی به وجود می آیند. افزون بر این، با همین منطق می توان حوزه هایی از اندیشه و عمل را که به وسیله هر نظریه فعال می شوند، ردیابی کرد و تأثیر این نظریه ها را نه تنها در طرح مسائل جدید، کشف و ایجاد علوم و دانش های جدید و کاربردهای تازه تحلیل کرد، بلکه می توان بازخور این نظریات را در مبانی معرفتی و زمینه ای اولیه ای که مسئله از آنها به وجود آمده است، نیز بررسی نمود.

افزون بر این، هر مسئله مهمی که در یک تمدن شکل می گیرد به نحوی از انحا به مسئله بنیادی یا سؤال بنیادین آن تمدن باز می گردد و مسئله بنیادی یا سؤال بنیادین هر تمدن نیز از یک سورهیسه در مبادی، مبانی و اصول معرفتی پذیرفته شده در آن تمدن دارد و از سویی به عوامل غیر معرفتی و بسترهای تاریخی و فرهنگی مؤثر بر شکل گیری آن تمدن و عوامل زمینه ای

موجود در بافت آن تمدن بازمی‌گردد. مسائل گوناگون یک تمدن در طول تاریخ از مسئله بنیادین آن تمدن زاییده شده و در نظام معنایی حاکم بر آن مسئله بنیادین معنا می‌شوند. نظریه‌های گوناگونی برای حل این مسائل ایجاد می‌گردند و اندیشه عالمان، آن تمدن را هماهنگ و اعمال عاملان مستقر در آن، تمدن را جهت می‌دهند. در شکل شماره ۱ این الگوی روش شناختی نشان داده شده است.



شکل ۱: الگوی روش شناختی شکل‌گیری مسائل و نظریه‌های اساسی در یک تمدن (با اقتباس از نظریه روش‌شناسی بنیادین حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حمید پارسانیا همراه با بسط و اندکی تغییر و اصلاح) نگارندگان معتقدند از چنین الگویی انتزاعی که در پاسخ به سؤال اساسی یادشده ارائه گردید می‌توان برای درک چگونگی شکل‌گیری مسئله مدیریت دانش در هر تمدنی استفاده کرد و نه تنها این مسئله را تبیین نمود، بلکه به ریشه‌های معرفتی و غیر معرفتی مسئله و همچنین خط سیر راه‌حل‌ها و نظریه‌های بعدی مرتبط با آن مسئله و دیگر حوزه‌هایی که از سوی آن فعال می‌شود، پی برد. از این الگو حتی برای درک چگونگی بازسازی یک تمدن و نقل و انتقال فرهنگ در قلمرو شناخت عمومی نیز می‌توان بهره گرفت. نموداری از الگوی شکل‌گیری مسائل اساسی یک تمدن در شکل شماره ۱ مشاهده می‌شود. گفتنی است در ترسیم این الگو از نظریه روش‌شناسی بنیادین (پارسانیا، ۱۳۹۳) استفاده شده است.^۱

براساس این الگوی کلان روش‌شناختی، نه تنها می‌توان دلایل منطقی شکل‌گیری مسائل یک تمدن را براساس مبادی و مبانی معرفتی آنها شناسایی کرد، بلکه می‌توان به علت‌های وجودی و

۱. نظریه روش‌شناسی بنیادین، نظریه‌ای است که از سوی حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حمید پارسانیا مطرح شده و در حال انتشار است.

زمینه‌های غیر معرفتی شکل‌گیری آن مسائل نیز پرداخت. افزون بر آنکه، از این الگو می‌توان به صورت پیشینی استفاده کرد و مسائل موجود در یک تمدن را به صورت استقرایی احصا و آنها را یک‌به‌یک تبیین کرد؛ همچنین می‌توان از آن به صورت پسینی استفاده کرد و مسائل مطلوب در یک تمدن را شناخت، مطرح کرد، صورت‌بندی نمود و آنها را بسط و توسعه داد.

تبیین اولیه مسئله مدیریت دانش در تمدن غرب با استفاده از الگوی پیشنهادی

به‌رغم پراکندگی نظریاتی که درباره تمدن مدرن غرب وجود دارد، این تمدن نیز مانند دیگر تمدن‌های رقیب قبل و بعد از خود، دارای مبادی و مبانی معرفتی ویژه‌ای است. یعنی جهان‌بینی خاصی بر این تمدن حاکم است، نگرشی خاص به هستی و انسان دارد و در تنظیم روابط چهارگانه انسان با خدا، انسان با طبیعت، انسان با جامعه و انسان با خود، از مبانی خاصی برخوردار است. در یک نگرش کلان، مسائل تمدن غرب را با مبانی اومانیستی یا اومانیسم^۱ و جلوه‌های گوناگون آن در روابط چهارگانه که با واژه‌های نظیر «دئیسم»^۲ یا گرایش به خدای دست‌بسته، «نچرالیزم»^۳ یا طبیعت‌گرایی، «لیبرالیسم»^۴ یا آزادی‌خواهی و «یوتیلیتاریسم»^۵ یا فایده‌گرایی، بیان می‌شوند و به ترتیب نسبت‌های «انسان با خدا»، «انسان با طبیعت»، «انسان با دیگر افراد یا جامعه» و «انسان با خودش» را در این تمدن، مفهوم‌سازی می‌کنند، می‌توان تبیین کرد.^۶

مسئله اصلی در تمدن جدید غرب را می‌توان «مسئله تسلط انسان بر عالم و تسخیر آن در جهت بهره‌برداری و نفع فردی انسان» دانست و دیگر مسائل اساسی مطرح در این تمدن را می‌توان به نحوی از انحا در ذیل این مسئله اساسی جای داد. این حقیقت را نمی‌توان پوشاند که در مقطعی از تاریخ این مسئله در تقابل با فرهنگ و تمدن اساطیری اریاب کلیسا، در کانون تلاش‌های فکری و عملی دانشمندان عصر قرار گرفت. ابتدا روشنگری معرفت‌های شهودی نفی شد و سپس روشنگری عقل نیز فراموش گفت و پس از آن، تنها معرفت روشنگر، معرفت تجربی در نظر گرفته شد و درنهایت، نقش روشنگری معرفت نیز فراموش شد. دغدغه حقیقت که از دیرباز در کانون همه تمدن‌ها قرار داشت به کلی فراموش شد و مسئله پیش‌بینی، تبیین تجربی، کنترل و در یک کلام سلطه بر عالم و آدم، با استفاده از علم تجربی و دستاوردهای تکنولوژیک در کانون

1. Humanism

2. Deism

3. Naturalism

4. Liberalism

5. Utilitarisme

۶. این مطلب برداشتی است از درس گفتارهای مبانی علوم انسانی که از سوی استاد دکتر عطاءالله رفیعی آتانی در کانون اندیشه جوان در پاییز ۱۳۹۲ ارائه گردید.

مسائل تمدن غرب قرار گرفت و دیگر مسائل نیز بر این اساس معنا شدند. برای حل این مسئله، نظریه‌ها و رشته‌های متعددی از علوم جدید ایجاد شدند و از آنجا که این رشته‌ها و نظریه‌ها در علم با موفقیت‌های شگفت‌انگیزی مواجه شدند، توجه تمدن‌ها را به خود جلب کردند.

یکی از این رشته‌ها، که خصوصیت چندرشته‌گی دارد، رشته مدیریت دانش است. بررسی ادبیات گسترده رشته مدیریت دانش حاکی از این است که مسئله مدیریت دانش نیز در تمدن غرب، ذیل همین مسئله بنیادی، یعنی تسلط بر عالم و تسخیر آن معنا می‌شود. این ادعا مستند به تحقیقاتی است که در سال‌های اخیر با مطالعه برخی کتاب‌های اصلی مرجع و مقالات متعددی در قلمرو مدیریت دانش انجام یافته است. برخی اسناد عبارت‌اند از: (هیسلوب، ۲۰۰۹^۱؛ کارل ویگ، ۲۰۰۴^۲؛ جنکس، ۲۰۰۸^۳؛ جفکات، ۲۰۰۴^۴؛ بتز، ۲۰۱۱^۵؛ فوس و میشلیا، ۲۰۰۹^۶؛ گوش‌تاک، ۲۰۰۵^۷؛ ایواری، ۲۰۰۰^۸؛ لاند و همکاران، ۲۰۰۵^۹؛ رومیزون، ۲۰۰۲^{۱۰}؛ استانکوسکی، ۲۰۰۵^{۱۱}؛ والانس، ۲۰۰۷^{۱۲}؛ باسکرویل و دولی پویسی، ۲۰۰۶^{۱۳}؛ نانوکا و تاکه اوچی، ۲۰۰۵^{۱۴}؛ سهرابی و دارمی، ۱۳۸۹؛ رضازاده و همکاران، ۱۳۸۹؛ حمیدی‌زاده، ۱۳۸۹ و...). در یک نگرش کلی می‌توان گفت: مدیریت در این تمدن به مثابه نوعی نظام کنترلی است و دانش به مثابه نوعی از انواع دارایی مادی در نظر گرفته می‌شود. در این تمدن، دانش یک منبع اقتصادی، نوعی کالای عمومی یا منبعی مؤثر برای تولید ثروت است و مانند دیگر کالاها می‌توان آن را به صورت بهینه تولید، توزیع و مصرف کرد. مدیریت دانش نیز در واقع به معنای کنترل نوعی خاص از جریان دارایی‌ها، سرمایه‌ها، یا کالاهایی است که به چشم نمی‌آیند، اما ارزش اقتصادی و نفع مادی فراوانی دارند. در این تمدن نباید در جهت تسلط بر جهان و کسب قدرت و ثروت از این کالای ثروت و قدرت‌آفرین غفلت کرد.

پارادیم‌ها و گفتمان‌های موجود در قلمرو مطالعات مدیریت دانش در تمدن غرب

هرچند در قلمرو مطالعات مدیریت دانش موجود در تمدن غرب، چهار پارادایم، یا گفتمان نظری شناسایی شده‌اند، اما گفتمان مسلط همان است که در بخش آخر مطلب قبل توصیف شد. دیگر گفتمان‌ها در واکنش به این گفتمان ایجاد شده‌اند و طبق مطالعات (شولتز و لیدنر،

- | | |
|------------------------------------|-----------------------------|
| 1. Hislop, 2009 | 2. Wiig, 2004 |
| 3. Jennex, 2008 | 4. Jeffcutt, 2004 |
| 5. Betz, 2011 | 6. Foss & Michailova, 2009 |
| 7. Gottschalk, 2005 | 8. Iivari, 2000 |
| 9. Land, Nolas, & Amjad, 2005 | 10. Rumizen, 2002 |
| 11. Stankosky, M. A., 2005 | 12. Wallace, 2007 |
| 13. Baskerville & Dulipovici, 2006 | 14. Nonaka & Takeuchi, 2005 |

۲۰۰۲) تنها بخش کوچکی از ادبیات گسترده این قلمرو (مجموعاً حدود ۳۰ درصد از تحقیقات این رشته) را به خود اختصاص داده‌اند. در پارادایم یا گفتمان مسلط که در امتداد پارادایم اثبات‌گرایی مطرح شده و در ادبیات این رشته با نام‌های پارادایم هنجاری، کارکردگرا، نوکارکردگرا یا عمل‌گرا از آن یاد می‌شود، استعاره‌ای که برای دانش در نظر گرفته می‌شود، دانش به مثابه «دارایی» است و تنها به کارکردهای اقتصادی دانش توجه می‌گردد. دانش، براساس تفکرات عصر روشنگری معنا می‌شود و نقش آن در سازمان و جامعه چیزی جز پیش‌بینی، کاهش بی‌اطمینانی و تخصیص بهینه منابع نیست. در دیگر گفتمان‌ها، نظیر گفتمان تفسیری یا ساخت‌گرایی، گفتمان انتقادی و گفتمان محاوره‌ای (پست‌مدرن) نیز استعاره‌هایی برای دانش در نظر می‌گیرند و برای آن نقش‌های متناسب با مبانی فلسفی خود قائل هستند. خلاصه‌ای از چهار گفتمان موجود در قلمرو مدیریت دانش که براساس دو بُعد معرفتی‌شناختی و نظم اجتماعی از هم تفکیک شده‌اند در جدول شماره ۱ آمده است. این چارچوب، از چارچوب مطالعات سازمانی دیتز (دیتز، ۱۹۹۶) و بوریل و مورگان به دست آمده است. دیتز با انتقاد از چارچوب بوریل و مورگان (بوریل و مورگان، ۱۹۷۹)^۲ چارچوبی را برای طبقه‌بندی مطالعات سازمانی ارائه کرد. شولتز و لیدنر در سال ۲۰۰۲م، برای بررسی مطالعات مدیریت دانش، نخست از چارچوب دیتز استفاده کردند (شولتز و لیدنر، ۲۰۰۲)، اما در سال ۲۰۰۴م، شولتز در تحقیقی مستقل با همکاری استیبل به چارچوب بوریل و مورگان بازگشت و آن را برای تحلیل مطالعات قلمرو مدیریت دانش مناسب‌تر دانست (شولتز و استیبل، ۲۰۰۴).^۳

گفتنی است افزون بر طبقه‌بندی یادشده از گفتمان‌ها، تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز از پارادایم‌های موجود در قلمرو مطالعات مدیریت دانش وجود دارند که از جمله می‌توان به کارهای هازلت و همکاران (۲۰۰۵)^۴ اشاره کرد. آنها دو پارادایم عمده را در درون قلمرو مطالعات مدیریت دانش شناسایی کرده‌اند که عبارت‌اند از: پارادایم زیستی (ارگانیک)^۵ و پارادایم رایانشی (کامپیوتینگ)^۶ که اولی جنبه انسانی اجتماعی داشته و متناسب با دیدگاه اجتماعی^۷ است و دومی فنّی تکنولوژیکی بوده و متناسب با به‌اصطلاح دیدگاه علمی^۸ است.

قلمرو مطالعات مدیریت دانش از طریق این پارادایم‌ها و گفتمان‌ها به سنت‌های فلسفی موجود در تمدن غرب (سنت تحلیلی و سنت قاره‌ای) پیوند می‌خورد و در سایه اندیشه فلاسفه‌ای نظیر گیلبرت رایل (۱۹۴۰-۱۹۵۰م)، با ایده تمایز بین دانستن چه چیزی و دانستن

1. Schultze & Leidner, 2002

3. Schultze & Stabell, 2004

5. organic paradigm

7. social view

2. Burrell & Morgan, 1979

4. Hazlett, McAdam, & Gallagher, 2005

6. computing paradigm

8. scientific view

چگونگی؛^۱ میخائیل پولانی (۱۹۶۶)، با ایده دانش ضمنی؛^۲ لودینگ ویتگنشتاین (۱۹۲۰)، با ایده معنی کاربرد؛^۳ میشل فوکو (۱۹۷۰)، با ایده دانش قدرت؛^۴ توماس کوهن (۱۹۷۰)، با ایده پارادایم‌ها؛^۵ کارل پوپر (۱۹۶۰)، با ایده سه جهان؛^۶ جان فرانسیسکو لیوتارد (۱۹۸۴)، با ایده وضعیت پس از مدرنیته و تفکیک داده، اطلاعات و دانش؛^۷ یورگن هابرماس (۱۹۸۴)، با تئوری عمل ارتباطی، و استدلال منطقی و عقلانیت اجتماعی؛^۸ چالز ساندرز پیرس (۱۸۳۹-۱۹۱۴م)،^۹ و دیگر عمل‌گرایان^{۱۰} آمریکایی مانند جیمز، دیویی و رُتری،^{۱۱} خود را تعریف می‌کند و نظریه‌هایی را در ساختار درونی خود به وجود می‌آورد که تحلیل دقیق تأثیر هر یک از ایده‌های این فلاسفه بر مدیریت دانش، مجالی دیگر می‌طلبد.

جدول شماره ۱: چهار گفتمان موجود در قلمرو مطالعات مدیریت دانش در تمدن غرب با اقتباس از (شولتز و لیدنر، ۲۰۰۲) و (شولتز و استیبل، ۲۰۰۴)

بعد معرفت‌شناختی			
دوگانه‌گرایی ^{۱۳}	دوگانگی ^{۱۲}		
گفتمان انتقادی ^{۱۶} استعاره دانش: قدرت (حدود ۱ درصد از ادبیات) نقش دانش در طبقه محروم سازمانی: اصلاح نظم اجتماعی	گفتمان محاوره‌ای (پست‌مدرن) ^{۱۵} استعاره دانش: نظم و انضباط (حدود ۳ درصد از ادبیات) نقش دانش در سازمان‌ها: ساختار شکنی ادعاهای دانش جمع‌بندی شده، خلق دانش‌های چندگانه	اختلاف (عدم توافق) ^{۱۴}	تفاوت در تفکر
گفتمان نوکارکردگرایی (اثبات‌گرایی) هنجاری ^{۱۹} استعاره دانش: دارایی (بیش از ۷۰ درصد از ادبیات) نقش دانش در سازمان‌ها: روشنگری پیشرو، پیش‌بینی، کاهش بی‌اطمینانی، تلخیص بهینه منابع	گفتمان ساخت‌گرایی (تفسیری) ^{۱۸} استعاره دانش: ذهن (حدود ۲۵ درصد از ادبیات) نقش دانش در سازمان‌ها: هماهنگی کنش، بافت مشترک، کشف ارزش‌های یکپارچه، ایجاد فهم	اجماع (توافق) ^{۱۷}	

- Gilbert Ryle (1940-50s): The Distinction between Knowing That and Knowing How
- Michael Polanyi (1966): Tacit Knowledge
- Ludwig Wittgenstein (1920s): Meaning is Use
- Michel Foucault (1970s): Knowledge is Power
- Thomas Kuhn (1970s): Paradigms
- Karl Popper (1960s): Three Worlds
- Jean-François Lyotard (1984): The Postmodern Condition-Data, Information, Knowledge
- Jurgen Habermas (1984): The Theory of Communicate Action, Volume One: Reason and the Rationalization of Society
- Charles Saunders Peirce (1839-1914)
- James, Dewey, Rorty
- duality
- dualism
- dissensus
- dialogic(Postmodern) discourse
- critical discourse
- consensus
- costructivist (interpretive) discourse
- neo-functional (Positivist or Normative) discourse

قطع رابطه دانش با صدق و حقیقت در مدیریت دانش غرب

نکته کلیدی در قلمرو مدیریت دانش این است که ارتباط معنای دانش در مدیریت دانش موجود در تمدن غرب با حقیقت و صدق، قطع شده و دانش به معنای هر گونه آگاهی که کارکردی بر آن مترتب است در نظر گرفته می‌شود. برای اطلاع بیشتر از رابطه مطالعات مدیریت دانش با فلسفه غرب می‌توان از تحلیل‌های فلسفی آرونز در مقاله آرونز^۱ (۲۰۰۴) بهره گرفت.

نظریه‌های موجود در قلمرو مطالعات مدیریت دانش در تمدن غرب

فقط برای اطلاع و به منظور ارائه گزارش اولیه از نظریه‌های موجود در قلمرو مدیریت دانش موجود تاکنون بیش از بیست نظریه مختلف در این قلمرو مطالعاتی شناسایی شده‌اند که هر یک از این نظریه‌ها بخشی از مسائل فرعی مندرج در ذیل مسئله مدیریت دانش را تحلیل و تبیین می‌کند. مبانی نظری این نظریه‌ها بسیار گسترده‌اند، اما آبشخور اصلی همه آنها مبانی فلسفی غرب و نظریه‌های کلان مادر وابسته به آنها در رشته‌های مرتبط با مدیریت دانش، رشته‌هایی نظیر مدیریت، اقتصاد، جامعه‌شناسی، حقوق، علوم و مهندسی کامپیوتر و هوش مصنوعی و... هستند. برخی از این نظریه‌ها و مسئله اصلی هر یک از آنها – که پرداختن به هر یک از آنها خود موضوع مقاله مستقلی است – در جدول شماره ۲ احصا شده‌اند.

روشن است که شکل‌گیری مسئله مدیریت دانش در غرب براساس مبانی معرفتی و عوامل غیر معرفتی خاصی (نظیر گسترش جامعه اطلاعاتی و جامعه دانشی با استفاده از تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطی) است که بدون شناخت این مبانی و عوامل، درک درستی از این مسئله و تئوری‌های وابسته به آن در این تمدن به دست نمی‌آید و برای مقایسه این مدیریت دانش با مدیریت دانش مطلوب تمدن دینی نمی‌توان به اشتراک لفظ مدیریت دانش اکتفا کرد. برای پرهیز از گرفتاری در مغالطه‌های گوناگونی که در قلمرو این مسئله وجود دارد، باید به روح معانی حاکم بر الفاظی که این مسائل را شرح و بسط می‌دهند، توجه کنیم. شکی نیست که بدون شناخت نظام معنایی که تمدن غرب را به وجود آورده، نمی‌توان رشته‌های علمی موجود در این تمدن (از جمله رشته مدیریت دانش) را که در سایه اقتدار این تمدن به بازتولید نظام معنایی تمدن غرب دامن می‌زند، به درستی درک کرد. برخی تفاوت‌ها به تفاوت معنای دانش در تمدن غرب و تمدن دینی بازمی‌گردند که در تحلیل مسئله مدیریت دانش باید به آنها توجه کرد. معنا و حتی مبنای اولیه دانش در طول تاریخ، دستخوش تحریف‌ها و دگرگونی‌هایی شده‌اند که نمی‌توان این نوع تحریف‌ها را در تحلیل موضوع، مسئله، روش و هدف رشته مدیریت دانش

1. Aarons, 2004

نادیده انگاشت. در قلمرو مطالعات این رشته در تمدن غرب، معنای دانش تحت تأثیر اندیشه‌های معرفت‌شناختی متنوعی قرار گرفته و اجماعی برای معنای دانش وجود ندارد، اما آنچه مسلم است دانش (knowledge) به معنای معرفت عام در نظر گرفته می‌شود و به دانش‌های تجربی و آزمون‌پذیر (science) محدود نیست.

جدول ۲: برخی از تئوری‌های موجود در قلمرو مدیریت دانش موجود در تمدن غرب (با اقتباس از (باسکرویل و دولی پویسی، ۲۰۰۶)^۱ و دیگر منابع مندرج در ستون آخر جدول)

مسئله مدیریت دانش	قلمرو مطالعاتی اولیه مبنای تئوری‌ها	تئوری‌های کلیدی مرجع مدیریت دانش	تئوری‌های خاص قلمرو مدیریت دانش	نمونه تحقیقات کاربرد تئوری‌ها در مدیریت دانش
دانش و ثروت و مالکیت	اقتصاد اطلاعات	سرمایه فکری، حق مالکیت فکری	اقتصاد دانش، شبکه‌ها و خوشه‌های دانش، دارایی‌های دانشی، سرریزهای دانش، مدیریت تداوم	Tordoir (1995), Inkpen & Tsang (2005), Teece (2000), Foray (2004), Beazley et al. (2002)
دانش و استراتژی و پویایی	مدیریت استراتژیک	شایستگی‌های محوری، ظرفیت‌های پویا	نامتناسب‌سازی، ائتلاف‌های دانش، استراتژی دانش، بازارهای دانش، ظرفیت‌های دانش	Conner & Prahalad (1996), Eisenberg (1997), Inkpen & Dinur (1998), (Conner & Prahalad (1996), Kafentzis et al. (2004), Baskerville & Pries-Heje (1999)
دانش و فرهنگ و ارزش	فرهنگ سازمانی	ارزش‌های فرهنگی، قدرت، کنترل و اعتماد	فرهنگ دانش	Graham & Pizzo (1996), De Long & Fahey (2000)
دانش و ساختار	ساختار سازمانی	سازمان‌های هدف‌جو	سازمان‌های دانش	Starbuck (1997), Dyer & Nobeoka (2000)
دانش و رفتار	رفتار سازمانی	خلاقیت سازمانی، نوآوری، یادگیری سازمانی، حافظه سازمانی	خلق دانش، تدوین دانش، انتقال / بازاستفاده دانش	Nonaka & Takeuchi (1995), Nonaka & Toyama (2003), Wiig (1995), Hansen et al. (1999), Markus (2001)
دانش و تکنولوژی	هوش مصنوعی	سیستم‌های مبتنی بر دانش داده‌کاوی	زیرساخت دانش، معماری دانش، کشف دانش	Davenport et al. (1998), O'Leary (1998b), Zhuge (2002), Fayyad et al. (1996), Shaw et al. (2001)
دانش و کیفیت	مدیریت کیفیت	مدیریت ریسک، محک‌زنی (Benchmarking)	برابری دانشی، چارچوب‌های کیفی	Glazer (1998), Jordan & Jones (1997), King & Zeithaml (2003)
دانش و سنجش	سنجش عملکرد سازمانی	سنجش‌های عملکرد مالی	شاخص‌های عملکرد	Ahn & Chang (2004), Chang Lee et al (2005)

پس در قلمرو مطالعات مدیریت دانش، آن چیزی که موضوع مدیریت است، یعنی دانش، به قلمرو علم تجربی محدود نیست، بلکه قلمرو مطالعه مدیریت دانش، عرصه شناخت

1. Baskerville & Dulipovici, 2006

عمومی نیز هست و دانش در این عرصه مصداق‌های متنوعی دارد و شامل مدیریت آگاهی‌های سازمانی و اجتماعی، باورها، اعتقادات، تجربه‌ها و مهارت‌ها نیز می‌شود. گویا مدیریت دانش در هر واحد از تحلیل به شناخت عمومی و در کلی‌ترین حالت، معادل مدیریت باورها، اعتقادات، تجربه‌ها، شناخت عمومی و در کلی‌ترین حالت، معادل مدیریت فرهنگ در آن واحد تحلیل است. حیطه موضوعی مدیریت دانش، همه آگاهی‌هاست اما روش علمی مطالعه در این رشته، متأثر از روش‌های تجربی است. دیگر روش‌ها، به خصوص روش‌های عقلی، نقلی و شهودی در این علم پذیرفته شده نیستند. یادآوری این نکته نیز در اینجا لازم است که این سخن به معنای نفی استفاده از تجربه تمدن غرب در قلمرو مطالعات و شیوه‌های عمل مدیریت دانش نیست. در برخی آیات قرآن به استفاده از تجربه‌های دیگر تمدن‌ها سفارش شده است. برای نمونه، مراد از هدایت در آیه: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَلَّوْا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ هُوَ الَّذِي أَمْرًا سَبِيْلًا» (نساء، ۵۱)، تمدن بشری و پیشرفت مادی و دنیایی است (جوادی آملی، ۱۳۸۸ ج، ص ۱۹۸).

بخش دوم: مسئله مدیریت دانش در تمدن دینی

در این بخش، پس از تبیین اهمیت دانش در تمدن دینی، تصویری اولیه از ابعاد مسئله مدیریت دانش دینی (دین بنیان) و ساختاری متناسب برای حل این مسئله در تمدن دینی ارائه داده خواهد شد.

کارکرد اولیه دین: تمدن‌سازی از طریق احیای حیات حقیقی در انسان‌ها

انسان و سعادت واقعی او در گرو تدبیر اوست، «خارج کردن انسان از توحش حیوانی و وارد کردن او در وادی و حریم انسانی» یکی از کارکردهای اولیه دین است، به شرطی که او حیات انسانی (حیات حقیقی خود) را بپذیرد و قوانین الهی را در عمل رعایت کند. قوانینی که از طریق وحی الهی در دسترس او قرار گرفته‌اند و می‌توانند کمالات عقلی و اغراض فطری انسان را تأمین کنند و او را به سعادت ابدی برسانند. بر مبنای اصل سلسله‌مراتب حیات (نباتی، حیوانی، عقلانی و...) رسیدن به مرتبه حیات عقلانی و حاکمیت عقل بر گفتار، رفتار و کردار انسان، بدون گذر از مرحله حیوانی ممکن نیست. از نظر آیت‌الله جوادی آملی، انسان حقیقی «حی متأله» است نه حیوان ناطق و چنین انسانی:

امنیت و نظم را حاکم می‌کند و به دنبال حاکمیت امنیت و نظم، عناصر و عوامل تمدن در چارچوب برنامه الهی شکل می‌گیرد و در واقع، انسان متملن در این معنا

انسان الهی است که در تمام اعمال و رفتار اجتماعی و فردی خود، جز با قانون خدا زیست نمی‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۴۹).

از دیدگاه یادشده، «انسان» حلقه ارتباط «دین» و «تمدن» است. تمدن، بدون آگاهی و اراده انسانی شکل نمی‌گیرد. انسان با «پذیرش محتوای دین حق» یا «تدین»، انسانی الهی و متمدن می‌شود. «انسان الهی» همان «انسان متمدن» است که بر مبنای فرهنگ توحیدی زندگی اجتماعی خود را سامان می‌بخشد. حکیمان متأله معتقدند: «یکی از آثار و فواید دین، شکوفایی تمدن است» (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۴۸) و «تمدن جامعه انسانی در آینه تدین او ظهور دارد» (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۳۹). در حکمت اسلامی از استعاره «مرآت» یا «آئینه» برای بیان و انتقال معارف بلند و حقایقی ثابت از عالم نفس الامر به افق نفوس انسان‌ها استفاده شده است. استفاده از این استعاره ریشه در روایات معصومان (ع) دارد. برای نمونه حکیمان مسلمان که عنوان «مؤمن» را هم شامل خالق و هم مخلوق می‌دانند، از حدیث «المؤمن مرآة المؤمن»، معارف بلندی درباره رابطه خدا با خود و با مخلوقاتش، به‌ویژه انسان‌های مؤمن (انسان کامل و دیگر انسان‌ها) و نیز روابط فردی و اجتماعی مؤمنان استخراج و بیان کرده‌اند. این معارف بلند، پایه مفاهیمی هستند که در تمدن دینی نهفته‌اند.^۱

تمدن دینی

تاکنون کتاب‌های متعددی درباره تاریخ تمدن اسلام از سوی غیر مسلمانان علاقه‌مند به قلمرو مطالعات تمدنی نگاشته شده است^۲ و این خود حکایت از نقش اسلام در تمدن‌سازی دارد. گذشته از این، آیت‌الله جوادی آملی با استدلال عقلی و استناد نقلی اثبات می‌کند که انسان «فطرتاً متمدن» و «طبعاً وحشی» است (جوادی آملی، ۱۳۸۸ الف، ص ۴۵۹). توضیح اینکه تمدن به دو معناست: نخست، به معنای اجتماعی زندگی کردن؛ دوم، به معنای حق‌محور بودن و عدالت اجتماعی داشتن. معنای اول به خوی طبیعی استخدام‌گرای انسان مربوط است. او مجبور است برای رفع نیازمندی‌های خود با دیگران به سر برد. معنای دوم از تمدن، مقتضای فطرت اوست؛ نه طبیعت وی.

۱. ملیت و تمدن در حیات متألهانه از جایگاه رفیعی برخوردار است. با بررسی معاد و مقاطع فراوان آن و نیز سرانجام انسان، نحوه شناخت آدمی از حقایق هستی و امور دنیایی دگرگون خواهد شد. در بحث از ملیت و مدنیّت نیز با نگرش قرآنی و براساس آموزه‌های اخلاقی و الهی، راه ملیت و تمدن اسلامی از ملیت‌گرایی، نژادپرستی و تمدن ضد الهی کاملاً جدا می‌شود. از دیدگاه قرآن کریم، ملیت ما نهفته در متن دیانت ما و تمدن ما عین تدین ماست (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۲۶۹).

۲. تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان؛ تمدن اسلام و عرب، گوستاولوبون فرانسوی.

انسان از لحاظ طبیعت مادیش «مدنی بالطبع»، یعنی حق مدار نیست، بلکه «مستخدم یا وحشی بالطبع» است و تنها «عقل و فطرت» از درون و «وحی و نبوت» از بیرون است که می‌تواند خوی سرکشِ استخدام و یغماگری او را سامان بخشیده و وی را به خدمت متقابل و تبعیت از قانون و نظم فراخواند (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۴۳۹).

برخی چون خواجه نصیرالدین طوسی معتقدند واژه انسان از ریشه «انس» است؛ یعنی خصلت طبیعی او زندگی با هموعان است و ریشه تمدن، مدینه است؛ به این معنا که زندگی اجتماعی جز از طریق تعاون امکان‌پذیر نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۷ الف، ص ۲۵). نام‌گذاری شهر به مدینه از این روی است که شهر، مهد دین یا تمدن است، زیرا ریشه مدینه، دین است (جوادی آملی، ۱۳۸۷ الف، ص ۴۴). کلمه مدینه، از تمدن یا دین گرفته شده است و پیامبر اکرم (ص) با آمدن به یثرب، تمدن و دین را به ارمغان آورد و یثرب را مدینه کرد (جوادی آملی، ۱۳۸۸ ب، ص ۵۱۹).

آیت‌الله جوادی آملی پاسخ به این پرسش که «انسان متمدن بالطبع یا مستخدم بالطبع است؟» را به چگونگی تفسیر تمدن و مدنیت (پذیرش هر یک از دو معنای فوق از تمدن) ارجاع داده، می‌فرماید:

اگر تمدن به معنای دینداری و عدل‌محوری باشد، انسان طبیعی به این معنا مدنی بالطبع نیست؛ اما چنانچه به معنای زندگی جمعی باشد، انسان مدنی بالطبع است، زیرا در اصل طبع خود، مستخدم بالطبع است و طبیعت استخدام‌گرای وی، او را به سمت زندگی اجتماعی می‌کشاند (جوادی آملی، ۱۳۸۷ الف، ص ۴۴).

تمدن دینی و الگوی مدینه فاضله

آیت‌الله جوادی بر مبنای قرآن کریم، دین اسلام را دینی اجتماعی می‌داند و با استناد به بخشی از آیه ۲ سوره مائده «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» که به ساختن «مدینه فاضله» و جامعه برین بر مبنای برّ و تقوا فرمان می‌دهد، زیرساخت جامعه ایدئال را «گرایش به نیکی‌ها» و «پرهیز از زشتی‌ها» دانسته و استدلال می‌کند که اگر این دو پایه اساسی نباشند، هرگز جامعه انسانی و با تمدن مطلوب، تشکیل نمی‌شود، هرچند مشترکاتی مثل زبان، رنگ، نژاد و... آنها را گرد هم آورد. در آن صورت، آنها «جمع» فیزیکی اند، نه «جامعه» انسانی، چنان که شماری حیوان درنده با برخی مشترکات در یک جا جمع می‌شوند و با هم زندگی می‌کنند؛ ولی هرگز جامعه متمدن تشکیل نمی‌دهند و مآثر يك امت را نخواهند داشت (جوادی آملی، ۱۳۸۹ الف، ص ۵۸۴).

مکه، اُمّ القری و الگوی مدینه فاضله است. ابراهیم خلیل (ع) بنیانگذار کعبه و معمار تمدن، اساس مدینه فاضله را بر چهار رکن و حول یک محور مرکزی تنظیم کرد و آنها را از خداوند درخواست نمود. دعای آن حضرت در این باره چنین بود (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۷ و ۱۴۸):

پروردگارا! این سرزمین غیر ذی زرع را «آباد» کن و به صورت «شهر» درآور: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا»؛ «امنیت» ساکنان آن را فراهم کن: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا»؛ ساکنان این منطقه را از «اقتصاد سالم» بهره مند کن: «وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ»؛ تحقق مدینه فاضله در سایه «گرایش دل های مردم به رهبران سیاستمدار و فرزانه» آن است. خدایا! دل های عده ای را مشتاق پیشوایان این سرزمین کن تا به سویشان مهاجرت کنند: «فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»؛ محور اصلی، که این چهار رکن در مدار آن می گردند و ضامن تأمین و تحکیم و بقای امنیت و آرامش و سلامت اقتصادی جامعه هستند، حکومتی است که براساس وحی و در سایه رهبری انسان کامل تشکیل شده باشد «رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (بقره، ۱۲۹). حضرت ابراهیم (ع) این عنصر را به عنوان رکن پنجم در ردیف ارکان چهارگانه نیلورد، بلکه آن را محور می داند و ارکان چهارگانه را بر گرد آن طواف می دهد.^۱

نقش آگاهی و اراده انسانی در ایجاد تمدن ها و وجه تمایز آن در تمدن دینی

اراده و آگاهی انسانی دو عامل اساسی در شکل گیری تمدن ها هستند و بدون آنها، هیچ کنش انسانی شکل نمی گیرد تا تمدنی را به وجود آورد. مقصود از آگاهی در اینجا، شناختی است که به واسطه اراده به صورت کنش های انسانی و اجتماعی ظاهر می شود.

تمدن دینی نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست. فرهنگ توحیدی نیز اگر بخواهد به تمدن توحیدی تبدیل شود از طریق آگاهی و اراده انسان های مؤمن جامعه است، اما آگاهی و اراده مطلوب تمدن دینی ویژگی هایی دارد که این تمدن را از دیگر تمدن ها برجسته می سازد. هر آگاهی و شناختی را نمی توان در تمدن دینی به عنوان عامل تمدن ساز در نظر گرفت. تنها آگاهی و شناختی که کاشف از حقیقت باشد در این تمدن ملاک اراده و عمل خواهد بود. این نوع آگاهی های یقینی و متصل به حقایق الهی (نه صرفاً آگاهی های عرفی) هستند که انگیزه ها را در جهت فعال شدن اراده و ایجاد کنش های درست تحریک می کنند.

۱. عصاره دعا های حضرت ابراهیم (ع)، همان دو هدف مهم حکومت اسلامی است؛ یعنی خلیفه الله شدن انسان صالح سالکی کوی کمال و تأسیس مدینه فاضله (جوادی آملی، ۱۳۹۰ الف، ص ۶۰).

برخی از شرایط لازم برای تحقق مدینه فاضله

آرمان اجتماعی دین اسلام، تحقق جامعه آرمانی اسلامی یا «مدینه فاضله» است که در آن ابعاد علمی و عملی فرد و جامعه توأمان رشد یافته و شکوفا شده باشد. برخورداری مدینه فاضله از تمدنی والا، در گروه حرکت در مسیر خلافت الهی است و این حرکت اصیل می‌تواند به کالبد مرده تمدن و ظاهر افسرده آن در شرایط مختلف، روحی تازه بدمد و آن را زنده کند، به شرطی که انسان‌های جامعه آگاهانه حرکت در مسیر خلیفه‌الهی بودن را اراده کنند و یکدیگر را در این راه یاری رسانند.

حضرت آیت‌الله جوادی آملی معتقد است: تقوا داشتن برای برپایی مدینه فاضله و جامعه ایدئال اسلامی کافی نیست، بلکه «برای این کار افزون بر تقوا داشتن، هنر و قدرت انتقال آن به دیگران نیز لازم است» (جوادی آملی، ۱۳۸۹ الف، ص ۵۴۹). خودسازی و یاری رساندن به یکدیگر (تعاون) زمینه ساختن جامعه ایدئال اسلامی را فراهم آورد. پس مسئله مهم در برپایی مدینه فاضله (جامعه ایدئال اسلامی) توانایی انتقال آگاهی‌های مبتنی بر فرهنگ توحیدی به دیگران است. «انتقال آگاهی و اراده فرد و همچنین فرهنگ اجتماعی به وسیله آموزش و تعلیم و تربیت انجام می‌شود».

آیت‌الله جوادی آملی، تأسیس مدینه فاضله را برای پرورش انسان‌هایی می‌داند که در جهت خلیفه‌الله شدن گام برمی‌دارند و با تشبیه جامعه به انسان، می‌فرماید: اصالت از آن خلافت الهی قرار دارد؛ زیرا بدن هرچند سالم باشد، بعد از مدّتی می‌میرد و می‌پوسد، ولی روح همچنان زنده و پاینده است. همچنین مدینه فاضله هرچند از تمدن والا برخوردار باشد، بعد از مدتی ویران می‌گردد، ولی خلیفه‌الله که همان انسان کامل است، از گزند هر گونه زوال مصون است؛ بنابراین، مدینه فاضله به منزله بدن است و خلیفه‌الله به مثابه روح آن و همان‌طوری که براساس اصالت روح، بدن را روح سالم می‌سازد، بنابر اصالت خلیفه‌الله، مدینه فاضله را انسان کامل تأسیس و تأمین می‌نماید (جوادی آملی، ۱۳۹۰ الف، ص ۴۸-۴۶).

در تمدن دینی، نه تنها عناصری مانند آگاهی، فضیلت، تقوا و اراده برای رسیدن به خلیفه‌الله و انسان کامل به صورت فردی مهم است، بلکه اساساً این تمدن بر مبنای آگاهی و اراده جمعی و همکاری در انتقال این عناصر به یکدیگر شکل می‌گیرد.

رشد علمی و ترقی عملی در مدینه فاضله

مدینه فاضله دارای اوصاف و شرایطی است که بخشی از آن به محیط زیست [ساختار تمدن] برمی‌گردد و بخش دیگر آن به ساکنان [افراد] آن؛ اما تمام اوصاف در سایه «رشد علمی» و

«ترقی عملی» ساکنان هر مرز و بوم فراهم می‌گردد. برخی از مهم‌ترین اوصاف و شرایط مدینه فاضله عبارت‌اند از: رشد فرهنگی؛ رشد اقتصادی؛ رشد صنعتی و هنری و رشد حقوقی (جوادی آملی، ۱۳۹۰ الف، ص ۴۶-۶۲).

رشد فرهنگی (علمی) در مدینه فاضله

براساس قرآن کریم، تأمین علم و دانش شهروندان قلمرو حکومت بر عهده زمامدار حکومت اسلامی است. آیت‌الله جوادی آملی با استناد به آیه: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (جمعه، ۲) مهم‌ترین هدف حکومت اسلامی و برنامه زمامداران اسلامی را در بخش فرهنگی، به معنای جامع آن، یعنی قلمرو شناخت عمومی، جهالت‌زدایی و ضلالت‌روبی مبتنی بر عقل‌نظری و عقل عملی در فرد و جامعه می‌داند و می‌فرماید:

دشواری و مشکل جامعه در جاهلیت جدید یا کهن، همانا ندانستن اصول تمدن ناب یا عمل نکردن به آن بر فرض دانستن است؛ یعنی «جهالت» و «ضلالت»، دو عامل قطعی انحطاط جامعه جاهلی است و مهم‌ترین هدف حکومت اسلامی در بخش فرهنگی به معنای جامع، جهالت‌زدایی و ضلالت‌روبی است؛ تا با برطرف شدن جهل و نادانی، علم، کتاب و حکمت جایگزین گردد و با برطرف شدن ضلالت و گمراهی اخلاقی و انحراف عملی، تزکیه و تهذیب روح جانشین شود و در آیه مزبور و مانند آن که اهداف و برنامه‌های زمامداران اسلامی مطرح می‌شود، جریان تعلیم جهت جهل‌زدایی و جریان تزکیه برای ضلالت‌روبی از شاخصه‌های اصلی آن قرار دارند و آیه مزبور، جامعه اُمّی و نادان و بیسواد را به فراگیری دانش تشویق می‌کند تا از اُمّی بودن برهند و به عالم و آگاه شدن برسند و نیز جامعه گمراه و تبه‌کار را به طهارت روح فرامی‌خواند تا از بزه‌کاری برهند و به پرهیزکاری و وارستگی بار یابند. البته مردم آگاه و وارسته توان تأسیس مدینه فاضله و حفظ آن را خواهند داشت (جوادی آملی، ۱۳۹۰ الف، ص ۴۶-۴۸؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۱۰۶-۱۰۷).

دکتر پارسانیا در تبیین نسبت آگاهی و فرهنگ با اشاره به اینکه صورت‌ها و حقایق علمی پس از نزول از ساحت خود (نفس الامر) از طریق افراد به عرصه جامعه وارد می‌شوند و رفتار جامعه را شکل می‌دهند، با مقایسه ساختار حیات فرد و جامعه، رابطه بین آگاهی و فرهنگ در جامعه را این‌گونه بیان می‌کند (پارسانیا، ۱۳۹۱، ص ۱۲۵): علت مشترکی که وحدت افراد و رفتار آنها را تأمین می‌کند، از نوع عوامل مادی و طبیعی عالم کثرت نیست. این علت، صورتی از آگاهی است که به وساطت انسان از آسمان وجودی خود نازل شده و به عرصه آگاهی مشترک

اجتماعی راه یافته و اراده و رفتار عمومی جامعه را تحت تسخیر و تصرف خود درآورده است. با این بیان، برای صور و حقایق علمی سه مرتبه می‌توان در نظر گرفت: مرتبه نخست، مرتبه ذات و حقیقت صور علمی یا نفس الامر که مستقل از آگاهی انسان یا به صورت مجرد از ماده و مستقل از زمان و مکان وجود دارند؛ مرتبه دوم، اتحاد نفس افراد انسانی با این صور و راه بردن به آنها براساس اتحاد عالم و معلوم با گفتگو، تفکر و تمرین از طریق حرکت و سلوک جوهری؛ مرتبه سوم، راهیابی صور علمی به عرصه زندگی مشترک آدمیان و پیدا کردن هویت جمعی و بین‌الذلهانی. معانی در این مقام از زاویه ذهن و گوشه رفتار فرد خارج شده و به متن زندگی و رفتار اجتماعی وارد می‌شوند و باورها، عادت‌ها، نهادها و کنش‌های اجتماعی را تسخیر می‌کنند. این مرتبه، مرتبه فرهنگ است. فرهنگ، درحقیقت صورت تنزل یافته معنا در عرصه فهم عمومی و رفتارهای مشترک و کنش‌های اجتماعی است.

از نظر دکتر پارسانیا تداوم زندگی فردی به آگاهی شخصی و تداوم حیات و زندگی اجتماعی به آگاهی و معرفت مشترک و فرهنگ است. هر جامعه در طی نسل‌های مختلف با انتقال فرهنگ خود به بازتولید خویش می‌پردازد. برخی از بخش‌های جامعه مانند خانواده، مدرسه و نظام آموزشی در انتقال فرهنگی نقشی اساسی، مهم، یا کم‌نظیر دارند (پارسانیا، ۱۳۹۱، ص ۱۲۶ و ۱۲۷).

رشد صنعتی و هنری در مدینه فاضله

در مدینه فاضله در کنار رشد فرهنگی و اقتصادی، رشد صنعتی و هنری نیز اهمیت دارد و نمی‌توان از آن غفلت کرد. آیت‌الله جوادی آملی معتقد است: پیشوایان نظام اسلامی، عهده‌دار ترغیب به فراگیری کامل فرایند صحیح صنعتی و تعلیم کیفیت بهره‌برداری از آن هستند. قوانین الهی، ضمن ارائه خطوط کلی فراگیری آن، با نقل سیره آموزنده اسوه‌های تمدن و عصاره‌های مدینه فاضله، نحوه استفاده از مدرن‌ترین صنعت‌های هر عصر را به انسان‌های صالح سالک کوی سعادت می‌آموزند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۰). ایشان با تبیین زندگی حضرت سلیمان (ع)، حضرت داوود (ع)، حضرت نوح (ع) و زندگی ذوالقرنین براساس آیات قرآن استنباط خود را این‌گونه بیان می‌کنند:

از مجموعه این نمودارها [زندگی پیامبران] می‌توان خط‌مشی حکومت اسلامی را درباره بهره‌برداری از صنایع استنباط نمود که استفاده از تکنولوژی در تمام امور سازنده و سودمند رواست، ولی بهره‌برداری از آن در امور تخریبی و تهاجمی و سوزنده و کشنده و تباہ‌کننده زمین، دریا، هوا، گیاهان، جانوران، انسان‌ها، مناطق

معمور و... هرگز روانیست و با این تحقیق، می‌توان فرق میان کادر صنعتی در مدینه فاضله که هدف حکومت اسلامی است را با کادر صنعتی کشورهای مهاجم و مخرب و مدعی تمدن، بررسی نمود (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۰).

وضعیت کنونی تمدن دینی و وظیفه ما: دوران رکود تمدن دینی و ضرورت بازسازی و احیای آن
بیشتر دانشمندان، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، معتقدند به‌رغم اینکه تمدن دینی (اسلامی) در دوره‌ای از تاریخ، رشد قابل توجهی داشت، ولی در حال حاضر در دوره رکود به سر می‌برد. امروزه، احیای تمدن دینی یکی از دغدغه‌های جدی حکیمان و دانشمندان مسلمان است. مباحث مختلفی که پیرامون علم دینی در سال‌های اخیر شکل گرفته‌اند نیز ناشی از دغدغه رکود تمدن دینی هستند. آیت‌الله جوادی آملی در این باره می‌نویسد:

واقعیت این است که در کار ما مسلمان‌ها خللی هست که از علم و صنعت و تمدن جدید عقب مانده‌ایم و باید در پی علاج برآییم. برای درمان درد هم نمی‌توان اقدامی کرد، مگر اینکه پیش‌تر خود درد را شناخته باشیم که از کجا می‌آید و جنس و طبیعتش چیست؟

وی تحقق این آرزو را در گرو دو رکن مهم می‌داند: یکی احیای معرفت تمام آنچه را دین آورده و دیگری تحقق بخشیدن به همه آن معارف تا دین در اثر وجود کامل علمی و وجود تام عملی، مایه حیات جامعه انسانی گردد و آنان را هم به فضایل نفسانی آراسته کند، هم از علم و صنعت و تمدن بهره‌مند نماید (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف، ص ۷۳).

منظور ایشان از احیای دین، احیای وجود علمی و عینی آن یا تحقق و تعیین آن در جامعه است، وگرنه اصل هستی دین متعلق به خداست و همواره زنده بوده و هست؛ زیرا دین چون آب زندگی می‌رند نیست و خود عین الحیاة است و اگر در سخنان معصومان (ع) از احیای قرآن یا سنت یاد می‌شود، مقصود احیای وجود علمی و عینی آن دو است و بازگشت آن درحقیقت به احیای جامعه انسانی از لحاظ علم صائب و عمل صالح است. احیای دین و تمدن دینی نه تنها به احیای رهاورد دین وابسته است، بلکه احیای عقل جامعه و فرزاندگی توده مردم نیز لازم است^۱ (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف، ص ۷۴).

۱. تزریق عقلانیت مستقل و غیر نقلی و غیر ولایی، راه‌حل این مشکل نیست. آنچه اسلام را پس از چهارده قرن، سر پا نگه داشته، همان تلفیق میمون و ترکیب مبارک عقل و نقل و ولایت است که هر سه آنها زیرمجموعه خانواده بزرگ و فرهنگ اصیل اسلام هستند؛ یعنی اسلام از این سه، شکل گرفته است و عقلانیت مستقل، هیچ‌گاه با عقلانیت نقلی و ولایی در ستیز نیست؛ بلکه مشعل فروزان و راهگشا و ابزاری است که همواره مشکلات اسلام را حل کرده است. زیرا برهان عقلی، هرگز مخالف با نقل و ولایت نیست، چه رسد به آنکه محارب با آنها باشد؛ هرچند گاهی با آنها اختلاف دارد. اختلاف، زمینه زیبایی علم و تنوع

از نظر آیت‌الله جوادی آملی، احیای تفکر دینی، رهین بررسی عناصر چهارگانه‌ای است که فقدان هر یک از آنها مایه مرگ دین یا بیماری و رکود آن خواهد شد. این عناصر عبارت‌اند از: ولایت دینی؛ قلمرو دینی؛ معرفت دینی و تولید دینی (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف، ص ۷۵). ولایت دینی، مختص خداوند است و هیچ‌کس در اصل هستی دین دخالتی ندارد. قلمرو دینی، همه ابعاد حیات فردی و اجتماعی انسان را دربر می‌گیرد؛ چرا که دین مجموعه وظایف و اصول علمی و عملی است که همه ارزش‌ها و دانش‌های مورد نیاز بشر را به همراه دارد و هیچ کاستی ندارد. معرفت دینی نیز معرفتی محققانه است که مجتهدان متعهد عهده‌دار آن هستند. این معرفت محدود به فقه مصطلح نیست و ناظر به اجتهاد در همه رشته‌های علوم اسلامی است که در قلمرو گسترده دین وجود دارند و در سال‌های اخیر به اجتهاد پویا معروف شده‌اند. تولید دینی، به معنای بر عهده داشتن اجرای دین در عرصه زندگی اجتماعی و مسؤولیت امور اجرایی تمدن دینی در عمل است. متولّی دین همانا دین‌شناس و دین‌باور متعهدی است که توان اجرای احکام و قوانین داخلی و خارجی آن را داشته باشد؛ از این‌رو، لازم است متولّی دین فقیهی عادل، مدیر، مدبر، آگاه به زمان، شجاع و... باشد؛ زیرا زمانی مسلمانان از تمدن اصیل بهره‌مند می‌شوند که اسلام ناب در جامعه اجرا شود و هنگامی قوانین اسلامی جاری می‌شود که جامعه یک مسئول متخصص اسلام‌شناس داشته باشد که دارای تشخیص احکام اسلامی و استنباط مجتهدانه باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف، ص ۸۰ و ۸۱).

بر این اساس، وظیفه ما در برابر دین، بازسازی یا نوسازی تمدن دینی است، نه دخالت در اصل دین. اصل دین منزّه‌تر از آن است که کسی سخن از احیای آن به زبان یا قلم آورد. «متأسفانه پیشرفت بشر امروز براساس قانون جاهلی و قانون زورمدار جنگل که قرآن کریم آن را نقل می‌کند «وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» (طه، ۶۴)، با نام تمدن، شکل گرفته است، نه براساس تمدن حقیقی که معیار آن قسط و عدل و حق‌شناسی جامعه انسانی است» (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۹۳).

دانش در تمدن دینی: مدینه فاضله یا مدینه دانش

درباره دانش و نقش و اهمیت آن در تمدن دینی و تأثیر آن در پیاده‌سازی اسلام حقیقی و تحقق آرمان اجتماعی اسلام، یعنی مدینه فاضله، آیات و روایات بسیاری هستند که بیان آنها از عهده

اندیشه است. آنچه مابین با هماهنگی است، همانا مخالفت است، نه اختلاف، و هرگز استقلال برهان عقلی به معنای مبیانت با نقل نیست. به گفته شیخ مفید عقل و نقل، دو کلید برای یک قفل و صندوق هستند و اسلام گاه از کلید عقل، و زمانی از کلید نقل و گاه نیز از هر دو بهره می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۴).

این نوشتار خارج است. گفتنی است، مقصود از علم و دانش در این مبحث، هستی مجردی است که مراتب گوناگونی دارد. برخی از آنها راجع به مرحله عقل انسان و بعضی دیگر راجع به مرحله وهم و خیال و مانند آن هستند، و هرگز علمی که در حد تجرد وهمی یا خیالی است، همتای دانشی که در حد تجرد عقلی است، نیست. پس از این جهت، بین درجات علم تفاوت قابل ملاحظه‌ای یافت می‌شود؛ همانند حیات که در عین کمال وجودی بودن، دارای مراتب گوناگونی است که هرگز همتای هم نیستند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۲۳۷). اصل تحصیل دانش به عنوان يك کمال انسانی، در اسلام ترغیب شده است؛ آن علمی هم که حائز اهمیت است و غفلت از آن قابل اغماض نبوده و اغماض آن، همانا ترك سنت پیامبر اسلام (ص) محسوب می‌شود، کاملاً بیان شده است: «... إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ، وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهَوُ فَضْلٌ». آیت‌الله جوادی آملی در شرح این حدیث، دانش معهودی را که فراگیری آن بر همگان لازم است این سه قسم می‌داند و می‌نویسد:

قسم اول، شامل جهان‌بینی الهی که در این علم ثابت می‌شود سراسر قلمرو هستی، نشانه‌های آن هست محض بی‌نشان‌اند. شناخت اسمای حُسنی و افعال و آثار خدایی و معرفت انبیا و مرسلین و ائمه (ع) و فرشتگان و دوزخ و بهشت، و سایر مواقف قبل از دنیا و همراه با دنیا و بعد از دنیا را دربر گیرد، که همه این شناخت‌ها به اصول اعتقادی برمی‌گردد و مندرج در همین قسم است. قسم دوم، حکمت عملی، اعم از فقه، حقوق و اخلاق، و قسم سوم، دانش‌های تجربی که براساس سنت پایدار الهی استوار است، و آنچه خارج از این محورهای یادشده باشد، کمال مسنون است نه مفروض (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۲۴۰).

امام خمینی (ره) در شرح این حدیث می‌فرماید: «... بدان که بسیاری از علوم است که بر تقدیری داخل یکی از اقسام ثلاثه است که رسول اکرم (ص) ذکر فرموده‌اند؛ مثل علم طب و تشریح و نجوم و امثال آن، در صورتی که نظر آیت و علامت به سوی آنها داشته باشیم، و علم تاریخ و امثال آن، در صورتی که با نظر عبرت به آنها مراجعه کنیم» (امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵، ص ۳۹۶).

از مجموع نظریات این نتیجه حاصل می‌شود که آن علمی که نیاز جامعه بشری را رفع می‌کنند و ملت‌ها، به ویژه ملت‌های اسلامی را مستقل می‌نمایند، همانند طب، صنعت، کشاورزی و...، هرگز زائد نبوده، بلکه تحصیل آنها واجب عینی یا کفایی است و حکم و وجوب عینی یا کفایی آنها را قسم دوم تأمین می‌کند، و فراگیری مسائل آن را قسم سوم به عهده دارد، و نشانه ضرورت تحصیل آنها این است که امام صادق (ع) فرموده: «لا یستغنی أهل کلّ بلد عن ثلاثة یفزع إلیهم فی أمر دنیاهم و آخرتهم فإن عدموا ذلك كانوا همجاً، فقیه عالم و رع و امیر خیر

مطاع و طبیب بصیر» (حرّانی). اگر علوم تجربی، مانند صنایع نظامی یا طب، در تأمین تمدن اصیل دخیل نمی‌بودند، فقدان آنها مایه هم‌ج‌شدن و زندگی حیوانی داشتن نمی‌شد؛ پس این‌گونه از علوم، جزء همان سه علم‌اند؛ بنابراین، رشته‌های علمی که تحصیل آنها فریضه است، مشخص است (به نقل از: جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف، ص ۲۴۰ و ۲۴۱).

آیت‌الله جوادی آملی معتقد است حقیقت اسلام اگر بخواهد به صورت عینی متمثل شود، به صورت پیامبر اکرم (ص) و امام معصوم، مانند امیرالمؤمنین (ع) تجلّی می‌کند، و اگر بخواهد به صورت لفظی و کتبی ظهور کند، به چهره نورانی قرآن و حدیث معتبر مجسم می‌شود، و سخنی که رسول اکرم (ص) درباره خود و همچنین پیرامون امام معصوم دارد، به منزله تعریف حقیقت اسلام است. برای نمونه حدیث معروف «أنا مدينة العلم و علی بابها» (صدوق، ص ۳۰۷؛ به نقل از: جوادی آملی)، بشرهای متمدن بالفطره را به مدینه علمی که فراگیری آنها لازم است، دعوت می‌کند، و اسلام را مهد جهان‌بینی الهی، فقه، حقوق، اخلاق، و علوم سودمند تجربی می‌داند، و آنچه درباره قرآن و سنّت معصومین (ع) آمده است، گاهی به صورت «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي» (مجلسی، ج ۲، ص ۲۲۵؛ به نقل از: جوادی آملی) بیان می‌شود، و گاه به صورت «أنا مدينة العلم و علی بابها»، زیرا منظور از «أنا» همان ثقل اکبر و قرآن کریم است، و مقصود از «علی» شخص معین امیرالمؤمنین (ع) نیست، بلکه شخصیت حقوقی آن حضرت، یعنی حقیقت ولایت و امامت است که در همه معصومین (ع) تجلّی دارد (مجلسی، ج ۲، ص ۲۴۲ و ۲۴۳؛ به نقل از: جوادی آملی).

از این‌رو، معنای حدیث این است که «حقیقت اسلام، مدینه همه علوم لازم است»؛ پس مدینه و حوزه و دانشگاه علوم سه‌گانه یاد شده، همانا حقیقت کامل و جامع اسلام است، و همان‌گونه که هزاران فروع فقهی از یک سلسله اصول کلی استنباط می‌شوند، می‌توان مسائل فراوان تجربی را با حس و عمل، از یک سلسله قواعد کلی استخراج کرد؛ با این تفاوت که منابع فقهی محدودتر از منابع علوم تجربی هستند، و تعبّد در آنها بیش از تعبّل است، و تعبّل در این بیش از تعبّد، و منظور از تعبّد در علوم تجربی، همان اصول موضوعه و پیش‌فرض‌هایی است که هنوز اثبات نشده است (مجلسی، ج ۲، ص ۲۴۳).

اگر جامعه اسلامی فاقد بخشی از علوم ضروری بود، به همان معیار از تحقّق بخشیدن احکام الهی محروم است و هرگز نمی‌توان آن را مدینه رسول اکرم (ص) دانست، زیرا مدینه آن حضرت که همان مدینه اسلام است، مدینه فاضله علم است، و نشانه اینکه همه ائمه (ع)،

همانند علی بن ابی طالب (ع) باب مدینه‌العلم هستند، تعبیرهای بلندی است که درباره آن ذات‌های مقدس در زیارات و مانند آن آمده است^۱ (مجلسی، ج ۲، ص ۲۴۳).

روش تولید نظریه مدیریت دانش دینی (دین‌بنیان) با استفاده از الگوی روش شناختی پیشنهادی براساس الگوی ترسیم‌شده در شکل شماره ۱ می‌توان تصویری مطلوب از صورت کلی مسئله مدیریت دانش در تمدن دینی از دو منظر معرفتی و زمینه‌ای (محیطی) در محورهای ذیل ارائه کرد و خط سیر و مسیر رسیدن به نظریه مدیریت دانش دینی (دین‌بنیان) را ترسیم کرد. این مراحل که به صورت پسینی از الگوی ذکرشده استخراج شده‌اند، عبارت‌اند از:

۱. کشف مسئله بنیادی تمدن دینی و تبیین ارتباط مسئله مدیریت دانش با این مسئله بنیادی در تمدن دینی؛
۲. کشف ارتباط منطقی گزاره‌های مبین شناخت مسئله مدیریت دانش با مبانی فلسفی و اصول ناب هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و دیگر اصول نظری مرتبط با دانش‌ها و حکمت‌های نظری و عملی مستقر در تمدن دینی؛
۳. درک علت وجودی و عوامل زمینه‌ای پیدایش مسئله مدیریت دانش دینی (دین‌بنیان) در بافت فرهنگی، اقتصادی، صنعتی، هنری و حقوقی و سایر نظام‌های کلان تمدن دینی؛
۴. تدوین مبانی نزدیک و اصول حاکم بر حل مسئله و نظریه مدیریت دانش دینی (دین‌بنیان)؛
۵. ترسیم ساختار درونی و ارائه چارچوبی برای تبیین لایه‌های درونی نظریه مدیریت دانش در تمدن دینی؛
۶. تعریف اصطلاحات و مفاهیم اولیه (مبادی تصویری) و تبیین روابط موجود بین این مفاهیم؛
۷. بیان احکام و گزاره‌های منطقی حل مسئله مدیریت دانش در تمدن دینی با هدف تدوین نظریه مدیریت دانش دینی؛
۸. تبیین ظرفیت‌های نظری و عملی نظریه مدیریت دانش دینی در عرصه کنش‌های کلان تمدن دینی.

در این مقاله برای تبیین محتوای برخی مراحل یادشده که در حیطه این تحقیق، یعنی طرح مسئله مدیریت دانش در تمدن دینی قرار می‌گیرند، از اصول و مبانی تمدن دینی که براساس مدل سفرهای چهارگانه (اسفار اربعه) از سوی آیت‌الله جوادی آملی (۱۳۹۱، ص ۳۳-۶۰) استخراج شده است استفاده می‌کنیم.

۱. قال الصادق (ع): «نحن ولاة أمر الله و خزنة علم الله و عیبة وحی الله» (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۹۲).

اصول و مبانی پانزده‌گانه تمدن دینی مبتنی بر مدل سفرهای چهارگانه (اسفار اربعه) از نظر آیت‌الله جوادی آملی، تمدن جامعه انسانی در آینه تدبیر او ظهور دارد (جوادی آملی، ۱۳۹۱) و شکوفایی این تمدن در گروه اصل اساسی حق‌مداری انسان است. در این نگرش که ریشه در فلسفه ملاصدرا(ره) و حکمت متعالیه دارد، انسان متمدن، مسافر راه حق (سالک الی‌الله) است و راه درازی را طی کرده و در سفر چهارم از سفرهای چهارگانه خود، ره‌توشه‌ای جز حق برای تنظیم و اداره کردن روابط خود در میان خلق ندارد. در این نگرش، تمدن جامعه در سفر چهارم، یعنی سفر از خلق به سوی خلق با حق معنا می‌شود که آخرین سفر از سفرهای سالک مسیر الی‌الله است.

رابطه انسان با خود، رابطه انسان با دیگر انسان‌ها، رابطه انسان با طبیعت، رابطه انسان با مصنوعات، رابطه انسان با نظام‌های اجتماعی و سازمانی (جامعه و سازمان)، رابطه نظام‌های اجتماعی و سازمانی با یکدیگر و خلاصه همه روابط حاکمیتی و مدیریتی در آخرین سفر از سفرهای چهارگانه، براساس دستاوردهای سفرهای قبلی تبیین می‌گردند و جدا از آنها نیستند. براساس مدل سفرهای چهارگانه می‌توان گفت مسئله بنیادی تمدن دینی چیزی جز شناخت حقیقت و حرکت به سوی حق نیست. دیگر اصول و مبانی این تمدن طبق نظر آیت‌الله جوادی آملی (۱۳۹۱) به ترتیب عبارت‌اند از:

اصل اول: اصل حق‌مداری و حق‌محوری در سفرهای چهارگانه؛ **اصل دوم:** اصل عدالت‌مدیریتی (اصل حق‌محوری در مقام فعل)؛ **اصل سوم:** اصل پیوستگی و سلسله‌مراتب جهان‌دانی، جهان‌داری و جهان‌آرایی؛ **اصل چهارم:** اصل حق‌مداری در عناصر محوری قانون، هیئت حاکم و مردم؛ **اصل پنجم:** اصل مشروعیت تمدن دینی (تمدن شریعت‌محور)؛ **اصل ششم:** اصل مشروعیت‌های سه‌گانه قانون (تأسیسی، تأییدی و امضایی)؛ **اصل هفتم:** اصل تمایز مشروعیت تأییدی (حکم عقل) و امضایی (بنای عقلا)؛ **اصل هشتم:** اصل کیفیت تعاملات متقابل (اصل آبادانی)؛ **اصل نهم:** اصل تنوع منابع و سبک‌های اجتهاد؛ **اصل دهم:** اصل نصرت الهی و تفاوت وسایل نقلیه سفرهای چهارگانه؛ **اصل یازدهم:** اصل اصالت اکتشافی عقل در کنار نقل؛ **اصل دوازدهم:** اصل مدیریت آفریده‌ها براساس اصول نظام آفرینش؛ **اصل سیزدهم:** اصل حضور حیات و علم در سراسر جهان هستی؛ **اصل چهاردهم:** اصل استقلال اقتصادی و حکمت تسخیر نظام کیهانی؛ **اصل پانزدهم:** اصل توانایی مسافر سفر چهارم در التزام به عناصر سه‌گانه جهان‌دانی، جهان‌داری و جهان‌آرایی.

تشریح هر یک از این اصول و مبانی که ریشه در مبانی معرفتی دین اسلام و مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی حکمت متعالیه دارند و می‌توان از آنها به عنوان

زیربنای دیگر ابعاد تمدن دینی استفاده کرد، در این مختصر نمی‌گنجد. در اینجا تنها به ذکر چند نکته که در تبیین این اصول برای فهم مسئله مدیریت دانش دینی (دین‌بنیان) مؤثرند، اکتفا می‌کنیم. در تمدن دینی حق‌مداری و حق‌محوری، اصلی اساسی است و دیگر اصول مدیریتی براساس آن شکل می‌گیرند و بدون التزام به آن در عرصه تدوین قانون، اجرای قانون از سوی مدیر و مجری و تطبیق عملکرد مجری با قانون در تدبیر امور خلق و مدیریت بر مبنای دین، امکان ظهور و بروز ندارد. تمام نظام‌های مدیریت دینی از جمله برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری و تدوین قوانین و مقررات؛ نظام‌های اجرایی و عملیاتی آنها؛ و همچنین نظام‌های نظارتی و کنترلی باید بر محور حق بوده و بر مدار حق، دَوْران کنند.

حق در سفر چهارم که سفری ناسوتی است و پس از سفرهای ملکوتی قرار دارد، جلوه‌های گوناگونی دارد و در مقام فعل و کنش‌های مدیریتی به صورت عدالت جلوه می‌کند. رعایت حق در سفر چهارم، یعنی «رعایت حقوق ناسوتی و اهداف آفرینشی اشیا و اشخاص تا هر موجودی در جای خود قرار گیرد و بهره صحیح از آن برده شود و در مجموع در نظام هستی جای ویژه هر چیزی ملحوظ گردد». از نظر آیت‌الله جوادی آملی «فن تمدن‌یابی و جریان مدیریت جامعه» متکفل این امر مهم، یعنی عدالت در مقام کنش‌های انسانی و اجتماعی است. حق‌محوری در سطح تمدن و در مقام فعل، یا به تعبیری عدالت مدیریتی با حق‌محوری در دیگر سطوح، یعنی سطوح و سلسله‌مراتب‌شناختی، متفاوت است.

حق‌محوری در تدبیر نظام اجتماعی با سه عنصر مهم جهان‌دانی، جهان‌داری و جهان‌آرایی سامان می‌پذیرد، به طوری که هر لاحق، مرهون سابق و هر سابق، پایه لاحق خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۴۱). از نظر ایشان، به‌کارگیری هنر (جهان‌آرایی) مسبوق به اتقان بنا و استحکام ساختارهای اساسی جامعه است و این مهم را فن شریف جهان‌داری اداره می‌کند و تدبیر و مدیریت هر ساحتی، فرع معرفت هستی‌شناسانه آن عرصه است که فن عریق جهان‌دانی کفیل آن است. در شکل شماره ۲ مدلی ترسیم شده که پیوستگی و سلسله‌مراتبی بودن این سه عرصه مهم را نشان می‌دهد.



شکل ۲: مدل پیوستگی و سلسله‌مراتب جهان‌دانی، جهان‌داری و جهان‌آرایی

از این مدل می‌توان برای تبیین روابطی که بین «مواد» نظام‌بخش مدیریت دانش دینی، «مبانی» این نظام و «منابع» معرفتی آن وجود دارد، استفاده کرد.

تمدن ناب آن هنگام در آینه تدین ظهور می‌کند که عناصر محوری آن حق‌مدار باشند و آن عناصر سه‌گانه عبارت‌اند از: قانون، هیئت حاکم (مجریان و داوران) و مردم (جوادی‌آملی، ۱۳۹۱، ص ۴۲). مشروعیت تمدن دینی براساس تدینی است که محور آن شریعت است. تدین شریعت محور یا شریعت الهی در مدار ثبوت (قانون‌گذاری) و اثبات (قانون‌شناسی) می‌چرخد. یک قانون می‌تواند بر سه اساس مشروع باشد: براساس تشریح صاحب شریعت، بر پایه تأیید و بر مبنای امضای او. عقل در مقابل نقل در برخی موارد نقش کلید (مفتاح)، گاهی نقش چراغ (سراج) و زمانی نقش ترازو (میزان) را دارد و نقل نیز در مقابل عقل می‌تواند نقش‌هایی مانند دستگیری‌کننده، تأییدکننده و پشتیبانی‌کننده داشته باشد. فرق اساسی بنای عقلا (که از جنس فعل است) و حکم عقل (که از جنس علم است) سبب تمایز تأیید و امضا از یکدیگر است.

اسلام، همگانی و همیشگی (جهان‌شمول) است و بر این اساس کیفیت تعاملات چهارگانه بشر با خدا، خود، طبیعت و جامعه، به‌خوبی قابل تبیین است. انسان در سفر چهارم مأمور به عمران و آبادانی است و این یک وظیفه الهی است.

اسلام، از این روی جاودانه است که افزون بر داشتن «منابع» غنی و متنوع، مشوق استنباط «مبانی» مستحکم از این منابع با دو سبک «اجتهاد»، سبک «اجتهاد علمی» و سبک «اجتهاد مدیریتی و اجرایی» است و آن را ترغیب می‌کند تا همه «مواد» مورد نیاز خود را در زمینه‌های مختلف فقهی، حقوقی، اخلاقی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، مدیریتی و... از این مبانی استخراج کند.

مهاجران سفر چهارم، انصار یکدیگرند و همگان از نصرت غیبی برخوردارند. پس جامعه دینی ملزم به این سفر و پیمودن این راه الهی است، خداوند وسایل این سفر را به او داده و یاری‌گر اوست. جامعه موظف است در این راه از این وسایل برای آباد کردن زندگی خود استفاده کند. گاه از عقل برهانی، زمانی از نقل معتبر و در مقاطعی از شهود عرفانی، یا ترکیبی از این سه، می‌توان استفاده کرد و زندگی را آباد کرد. همه مهاجران و مسافران این سفر وظیفه دارند همدیگر را در این راه یاری دهند. وسایل سفر نیز از یکدیگر حمایت و پشتیبانی می‌کنند و در خدمت حق هستند. برهان عقلی «حجت بودن نقل امام معصوم (س)»، پشتوانه دلیل نقلی است. پشتیبان قضایای نظری عقلی، قضایای بدیهی عقلی هستند. پشتیبان همه یا برخی از قضایای نظری پیچیده، شهود عارفانه است. عقل که همانند نقل نیروی اکتشافی شرع است، چراغ روشنی است که در تشخیص صراط مستقیم و ارائه آن سهم بسزایی دارد.

با توجه به اصول نظام آفرینش، ساختار خلقت دوگونه سامان پذیرفته است: راه «علمی» و راه «اراده غیبی» و بر این اساس، مدیریت خارجی و تأثیر در اشیای عینی نیز دوگونه است: از راه «علم» به مبادی، ابزار، شرایط، موانع و مانند آن، که حصولی و تعلیم و تعلم پذیر است؛ و از راه «اراده شکست‌ناپذیر» که برتر از صلوح فکری و نقل و انتقال عادی است، مانند معجزه.

بر این اساس، ایجاد ظاهری مشابه آنچه در نظام خلقت است، با توحید خلقت و ربوبیت هیچ منافاتی ندارد؛ یعنی خالق فقط خداست و ربّ نیز فقط اوست. در جای خود ثابت است که هستی بخشی فقط از ناحیه خداست و هرگز غیر او توان افاضه وجود به چیزی را ندارد، هرچند فاعل به معنای اعدادی و امدادی خواهد بود. البته آن نیز به فیض مبدأ هستی آفرین است. توجه به این نکته مهم است که معجزه هیچ پیامبری، هیچ‌گاه مقدور بشر عادی نبوده و نیست و نخواهد بود. معجزه‌ها، حاصل اراده شکست‌ناپذیر الهی و قداست روحی پیامبران هستند که آنها نیز درجاتی دارند.

جهان از منظر مسافر متمدن و متدین که در مرحله سفر چهارم است لبریز از علم و حیات است و هیچ موجود مرده و بی‌روحي در آن نیست. براساس این اصل، هر چیز حرمت و ویژه‌ای دارد و استفاده از هر چیز در جای خود قرار دارد و با توجه به مرتبه وجودی آن انجام می‌شود. بر این اساس، در سفر چهارم، مرگ وجود ندارد و مردن به معنای هجرت است، یعنی رهایی از یک حد و رسیدن به حد دیگر است و اگر در قرآن حکیم، جهان آینده به عنوان «وَأَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»^۱ ستوده شده به لحاظ برتری حیات آن بر حیات دنیاست.

یکی از عناصر محوری تمدنی که هویت خود را در تدین الهی می‌داند، استقلال، به‌ویژه استقلال اقتصادی، همانند استقلال فکری، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است که تحقق آن در حکمت تسخیر نظام کیهانی نهفته است. رسیدن به استقلال اقتصادی در گروه شناخت سرمایه‌های اصلی، تبدیل آن سرمایه‌ها به سرمایه‌های بهره‌ورتر، پرهیز از هزینه‌های بی‌مورد، تولید صورت‌های متنوع از مواد اولی خلقت و بی‌نیازی اقتصادی همراه با ارتباط متقابل و پیوند متمایل اقتصادی با دیگران است.

و درنهایت، طبق اصل پانزدهم، التزام به عناصر سه‌گانه جهان‌دانی، جهان‌داری و جهان‌آرایی، مقدور مسافر در مرحله چهارم، یعنی سفر از خلق به سوی خلق با حق است. به سخن دیگر، این مسافر راه حق، می‌تواند مقتدرانه نظام خلقت را تفسیر کند، به تمام نیازهای آن مدبرانه پاسخ دهد، نه تنها حاجت‌های فردی، بلکه حاجت‌های جمعی جامعه را با مدیریت

۱. «... وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت، ۶۴).

صحیح با بهره‌وری درست از آن برطرف کند و در هیچ کاری محوریت حق را فراموش نکند. این مهاجر می‌تواند، تمام امور راجع به قبض و بسط، جذب و دفع، فراز و فرود، مهر و مهر و سرانجام تولی و تبری با هر شیء یا شخص را در پرتو یاد حق در دل و نام او بر لب انجام دهد.

نسبت دانش و مدیریت در تمدن دینی: مفهوم‌سازی مدیریت دانش دینی (دین بنیان)

کلید درک نسبت دانش و مدیریت در تمدن دینی و مفهوم‌سازی مدیریت دانش دینی، مسئله بنیادی تمدن دینی، یعنی کشف حقیقت و حرکت جمعی به سوی اوست. برخلاف تمدن غرب که مسئله اصلی او سلطه بر عالم است و همه چیز در جهت بهره‌برداری و نفع مادی است، در تمدن دینی مسئله اصلی این است که حق چیست؟ حق مطلق چه چیزی را اراده کرده و اراده ما چگونه می‌تواند در مسیر اراده او قرار گیرد و چگونه می‌توان اراده‌های جمعی را در جهت اراده او بسیج کرد؟ کنش‌های ارادی فردی و اجتماعی انسان‌ها آگاهانه است و به هر میزان آگاهی‌های فردی و اجتماعی یقینی‌تر و حقیقی‌تر باشند، می‌توان امید داشت که این کنش‌ها به اراده حق نزدیک‌تر شوند و اداره امور بر محور حق و عدالت انجام گیرد. سازه‌های مفهومی دانش و تدبیر؛ آگاهی و اراده؛ شناخت حق و عمل براساس آن و در یک کلام، دانش و مدیریت در نظام معنایی تمدن دینی و فرهنگ توحیدی، درهم تنیده، به هم پیوسته و دوگان یکدیگر محسوب می‌شوند. «اراده» بدون «آگاهی» سرگردان است و هیچ «کنش انسانی» بدون اراده و آگاهی انجام نمی‌شود. بر این اساس، چگونه ممکن است مدیریت دینی در تمدن دینی، درباره تدبیر و اداره امور و کنش‌های دانشی که به امر ارتقا آگاهی‌ها و بینش‌های عاملانش مربوط می‌شوند، بی تفاوت باشد؟ مسلماً این گونه نیست و در تمدن دینی تدبیر و اداره امور و کنش‌های دانشی در رأس امور مدیریتی قرار دارند. مدینه فاضله اسلام همان مدینه علم و دانش است و تحقق آن بدون مدیریت دانش ممکن نیست.

مدیریت دانش دین بنیان، درحقیقت، به معنای اداره امر دانش و کنش‌های دانشی، بر محور حقیقت است. کنش‌های دانشی نه تنها آگاهانه و ارادی هستند، بلکه به نحوی از انحا به امر دانش اختصاص دارند و برای نمونه باعث دریافت، کشف، اکتساب، استخراج، حفظ، استفاده، تولید و بازتولید، نشر و گسترش دانش می‌شوند. خصوصیت مدیریت دانش دین بنیان این است که جایگاه هر دانشی را در نسبت با حقیقت ملحوظ می‌دارد و دانش را حاکم بر مدیریت می‌داند.

ریشه‌های مسئله مدیریت دانش در تمدن دینی

با توجه به آنچه تاکنون بیان شد، ریشه‌های مسئله مدیریت دانش در تمدن دینی تا حدود زیادی آشکارند. برخی از مقدماتی که با استفاده از آنها می‌توان این مسئله را به عنوان یک واقعیت اجتماعی در تمدن دینی مطرح نمود به شرح ذیل هستند:

- مدینه اسلام، همان مدینه فاضله علم و دانش است و کسب دانش‌های مورد نیاز برای تعیین تمدن دینی لازم است؛
 - در حال حاضر دانش‌های فراوانی وجود دارند و روزبه‌روز دانش‌های جدیدی کشف و انباشته می‌شوند که جمع بین همه آنها برای فرد، گروه و سازمان خاص ممکن نیست و نیاز به همکاری جمعی و تعاون دارد؛
 - تدبیرهای لازم در زمینه دانش‌های مورد نیاز حال و آینده تمدن دینی بر عهده تولید جامعه دینی است و زمامداران حکومت‌های اسلامی نمی‌توانند و نباید این وظیفه را نادیده بگیرند؛
 - این تدبیرها بسیار گسترده‌اند و باید در نظامی هماهنگ در سطح خرد (فرد، گروه، سازمان و بین سازمان‌ها) و کلان (ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی و جهانی) به آنها توجه کرد؛
 - بدون برنامه‌ریزی و مدیریت در افقی جهانی و اتخاذ تصمیم‌های حکیمانه، عملاً نمی‌توان به این مهم دست یافت.
- براساس مقدمات یادشده، عقل عملی مستقر در تمدن دینی و حاکم بر مدیریت دینی حکم می‌کند، دانش را به عنوان یکی از موضوعات مهم و حیاتی مدیریت در نظر داشته و به مسئله «مدیریت دانش» به عنوان یکی از مسائل کلیدی در احیای تمدن دینی توجه کنیم. مدیریت دانش در تمدن دینی به منزله یک قرارداد اجتماعی است که به حوزه عقل عملی مربوط می‌شود و در صورتی که این اعتبار مورد توافق جمعی عاملان تمدن دینی قرار گیرد، در عمل آثار و برکات فراوانی خواهد داشت.
- از سوی دیگر، مطالعه و شناخت این واقعیت اجتماعی، یعنی مطالعه مدیریت دانش، خود می‌تواند موضوع یک رشته علمی به نام رشته مدیریت دانش دین‌بنیان باشد. این رشته زیرمجموعه‌ای از علوم اعتباری یا حکمت‌های عملی است.

تبیین مقدماتی مسئله مدیریت دانش در تمدن دینی (مدیریت دانش دین‌بنیان)

در تمدن دینی در عمل با مسئله تدبیر، برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری و اجرا درباره امور متنوع مرتبط با نیازهای دانشی جامعه روبه‌رو هستیم. جامعه همان‌گونه که به امنیت، آزادی، عدالت و رشد اقتصادی نیاز دارد، به دانش و آگاهی نیز محتاج است. نیازهای دانشی ابعاد مختلفی دارند و به مسائل فرعی گوناگونی تقسیم می‌شوند. مجموعه‌ای از مسائل هماهنگ و مرتبط با تدبیر و اداره امور و کنش‌های دانشی در اداره تمدن دینی را می‌توان تحت مسئله مدیریت دانش دین‌بنیان قرار داد و آنها را ذیل عنوان یک رشته مطالعاتی جدید صورت‌بندی کرد و به بررسی و مطالعه آنها پرداخت و پس از یافتن راه‌حل‌های مناسب، در عمل از آنها استفاده کرد.

برخی از مسائل مطرح‌شده در این قلمرو، بنیادی؛ بعضی، کلیدی و پاره‌ای دیگر نیز عادی هستند و تا پاسخ برخی از سؤالات بنیادی مرتبط با مطالعات مدیریت دانش دین‌بنیان روشن نشود، طرح مسائل فرعی موضوعیت ندارد. فلسفه اسلامی عهده‌دار پاسخ به سؤالات بنیادی است که درباره مدیریت دانش در تمدن دینی مطرح است. انتظار از این فلسفه آن است که تا پاسخ سؤالات مطرح درباره ماهیت، ارکان، انواع طبقات و مراتب، منابع، ابزارها و روش‌های دانش و اصول حاکم بر مدیریت آن را روشن سازد. در صورتی که امر مدیریت دانش به عنوان یک واقعیت اجتماعی در تمدن دینی پذیرفته شود، سؤالاتی درباره ماهیت موضوع و مسائل اصلی و فرعی این امر و روش‌های حل مسائل آن مطرح خواهد شد و زمینه تدوین فلسفه مضاف به این امر مهم براساس فلسفه اسلامی فراهم خواهد آمد و در ادامه رشته‌ای مشخص به نام مدیریت دانش دین‌بنیان تأسیس خواهد شد که در راستای حل مسائل مدیریت دانش در تمدن دینی تلاش می‌کند.

افزون بر سؤالات بنیادی مطرح‌شده در باره مدیریت دانش، سؤالاتی در رابطه با غایت و فرجام، آرمان و چشم‌انداز، مطلوبیت‌ها، اهداف کیفی و کمی، عوامل بیرونی و درونی تأثیرگذار و مداخله‌کننده و همچنین وسایل، تمهیدات، ابزارها، رسالت‌های عملی و مأموریت‌ها، راهکارها، راهبردها، تاکتیک‌ها، سیاست‌های اجرایی، قواعد، فرایندها، فنون و تکنولوژی‌های مدیریت دانش در تمدن دینی نیز در بدنه این قلمرو قابل طرح هستند. بدون شک، با استفاده از مبانی غنی فکری و فلسفی موجود در حکمت اسلامی، می‌توان نظام نظری مدیریت دانش دین‌بنیان را تدوین کرد و این نظام نظری را به یک نظام عملی تبدیل کرد.

ذیل عنوان مدیریت دانش دین‌بنیان، باید برای فرایند کشف، انتخاب، اکتساب، جذب، ترکیب، درونی‌سازی، ایجاد، خلق و تولید دانش‌ها و همچنین توزیع، نشر، انتشار و انتقال آنها در سطح تمدن دینی چاره‌ای اندیشید و درباره تشخیص، اخذ، سازماندهی، انتقال، سنجش، ارزش‌گذاری، هدف‌گیری، ساختاردهی، نظارت، ارزیابی و فراآوری دانش فکری کرد.

حکم عقل، استفاده از تجربه‌های دیگران و درس گرفتن از آنهاست. در مسئله مدیریت دانش نیز از تجربه‌های دیگر تمدن‌ها، به‌ویژه تمدن غرب می‌توان استفاده کرد، اما در استفاده از این تجربه‌ها ملاحظات فراوانی وجود دارد که بدون توجه به آنها نه تنها مطلوب حاصل نمی‌شود، بلکه خطر انحراف اصل مسئله از مسیر خود وجود دارد.

هرچند ریشه‌های مسئله یادشده در نگاه اول، به برخی نیازهای حیاتی و مشترک همه تمدن‌ها برمی‌گردد، اما هیچ دلیلی برای یکسان بودن صورت مسئله ما و مسائل موجود در تمدن غرب وجود ندارد. این موضوع نیاز به دقت نظر و توجهات فراوانی دارد.

آیا مسئله مدیریت دانش در تمدن دینی و تمدن غرب یکسان است؟

این سؤال، سؤال کلیدی برای درک مسئله مدیریت دانش دین‌بنیان است و پاسخ کامل به آن خود می‌تواند موضوع تحقیق مستقلی باشد؛ اما بررسی روش پاسخ و ارائه پاسخی اجمالی به آن در این مجال ممکن است. پرسش این است که آیا صورت و ماهیت مسئله‌ای که به نام مدیریت دانش در تمدن دینی مطرح شد، با آنچه به عنوان مدیریت دانش در تمدن غرب پذیرفته شده یکسان است؟

پاسخ به این سؤال با استفاده از الگوی روش‌شناختی شکل‌گیری مسائل و نظریه‌ها در یک تمدن که در شکل شماره ۱ نشان داده شد، ممکن است. بررسی‌ها نشان می‌دهند که با توجه به تفاوت نگرش تمدن دینی نسبت به دانش در مقایسه با تمدن غرب، مسئله مدیریت دانش در این تمدن تا حدود زیادی با مسئله مدیریت دانش در تمدن غرب متفاوت است. نگرش همه‌جانبه تمدن دینی به دانش و مدیریت آن، باعث طرح مسائل جدیدی می‌شود و به نظریه‌های جدیدی نیاز است که سابقه قبلی ندارد.

نگارندگان معتقدند حتی اگر صورت مسئله ما با غرب در قلمرو مدیریت دانش یکسان باشد، لزوماً پاسخ ما به این مسئله یکسان نخواهد بود و نمی‌توان به‌سادگی راه‌حل‌ها و نظریه‌های موجود را بدون واکاوی مبادی و مبانی آنها به‌طور مستقیم در جامعه دینی به کار برد. این سخن به معنای نفی استفاده از تمدن غرب در این زمینه نیست.

معرفی چند استعاره برای درک مفهوم مدیریت دانش در تمدن دینی

اداره امور در تمدن دینی، بدون برخورداری از دانش صائب، ناممکن است و هیچ مدیر مؤمنی بدون دانش قدم از قدم برنمی‌دارد. در تمدن دینی، دانش حاکم است و چشم و گوش و قلب انسان در مقابل به دست آوردن دانش مسئول‌اند. دانش در تمدن دینی چراغی است که راه را نشان می‌دهد و مدیر را در صراط مستقیم حق نگه می‌دارد. در این تمدن نه تنها دانش چراغ است، بلکه در قلمرو شناخت برخی موضوعات، نقش کلید و در برخی، نقش میزان دارد و پایه‌پای نقل معتبر، کاشف از اراده الهی است.

در تمدن دینی، دانش از عقل حاصل می‌شود و عقل مورد نظر دین، تنها به عقل ابزاری و تجربی یا عقل عرفی و عمومی محدود نیست. عقل، منزلتی ویژه در هندسه معرفت دینی دارد و در کنار نقل، راهگشای مسائل نظری و عملی است. استعاره‌های دانش در تمدن دینی با استعاره‌هایی که در گفتمان‌ها و پارادیم‌های مدیریت دانش موجود در تمدن غرب از آنها سخن به میان آمد، متفاوت است. این استعاره‌ها جایگاه رفیع انواع دانش‌ها را در مدیریت دانش دینی

نشان می‌دهند. در جدول شماره ۳ با توجه به برخی از استعاره‌های دانش در تمدن دینی، برخی معانی مندرج در مدیریت دانش دینی (دین بنیان) مفهوم‌سازی شده‌اند.

جدول ۳: مفهوم‌سازی مدیریت دانش در تمدن دینی بر مبنای برخی از استعاره‌های دانش در معارف اسلامی

دانش به مثابه روزی (رزق)	دانش به مثابه کلید (مفتاح)	دانش به مثابه چراغ (سراج)	دانش به مثابه ترازو (میزان)
دانش: رزق و روزی معنوی فرد، سازمان و جامعه. مدیریت دانش به مثابه تأمین رزق و روزی و مایه حیات معنوی مدیر دانش به مثابه واسطه رزق	دانش: کلید گشودن قفل‌های بسته و حل مسائل فرد، سازمان و جامعه. مدیریت دانش به مثابه شاه‌کلیدی برای بازکردن قفل‌های بسته. مدیر دانش به مثابه کلیددار	دانش: چراغ، سراج و نور هدایت فرد، سازمان و جامعه. مدیریت دانش به مثابه چلچراغ هدایت و روشنگر مسیر حرکت مدیر دانش به مثابه چراغ‌دار	دانش: ترازو، میزان و معیار سنجش حق فرد، سازمان و جامعه. مدیریت دانش به مثابه ابزار حاکمیت حق و تثبیت عدالت. مدیر دانش به منزله قاضی (حاکم) عادل

چهار مفهوم انتزاع‌شده از استعاره‌های دانش در فرهنگ و تمدن دینی، تا حدودی تفاوت‌های نگرش فرهنگ و تمدن توحیدی را نسبت به مفهوم مدیریت دانش نشان می‌دهند و برای مقصود این مقاله کافی به نظر می‌رسند. در این مفهوم‌سازی استعاره‌ای، تمایزهای فرهنگی و تمدنی در تمدن دینی نسبت به تمدن غرب روشن‌تر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد.

بخش سوم: جمع‌بندی، نتیجه‌گیری و یک پیشنهاد

بر اساس مدل سفرهای چهارگانه و اصول تمدن دینی حاکم بر سفر چهارم و سلسله‌مراتب عناصر اصلی آن یعنی جهان‌دانی، جهان‌داری و جهان‌آرایی، روشن شد که جهان‌دانی در مرتبه نخست قرار دارد و جهان‌داری پس از آن مستقر می‌شود. این مطلب نشان‌دهنده نقش اساسی دانش در تمدن دینی است. گویا مدیریت دینی بدون دانش و مدیریت آن ممکن نیست. در همه اصول تمدن دینی، اهمیت دانش مانند روشنایی آفتاب، چنان بارز و آشکار است که چون در همه‌جا حضور دارد، از او غفلت می‌شود. این حقیقت به اصل اصیل حق‌محوری در این تمدن بازمی‌گردد که در همه عرصه‌ها و کنش‌های تمدن دینی حضور دارد. برای نمونه، در اصل سیزدهم بر حضور دائمی علم در سراسر جهان هستی و مساوقت دانش و وجود تصریح شده است. در چارچوب اصول تمدن دینی مشاهده می‌شود که مدیریت دینی با دانش هم‌زاد و همراه است و بدون دانش، زمینه ظهور و بروز آن ایجاد نمی‌شود. برای مدیریت هر چیز یا پدیده‌ای، دست‌کم به دو نوع دانش نیاز است: دانش چپستی آن چیز یا پدیده و دانش چگونگی اداره آن. گویا دانش اول مقدمه دانش دوم است و در صورتی می‌توان یک چیز یا پدیده را درست اداره کرد که نه تنها آن چیز یا پدیده را به‌درستی شناخت، بلکه از جایگاه درست آن چیز یا پدیده در

نسبت با دیگر چیزها یا پدیده‌ها نیز با خبر بود (اصل عدالت). گویا مدیریت هر چیز، ارتباط بسیار نزدیکی با انواع مختلفی از دانش درباره آن چیز دارد و بدون حضور این دانش‌ها، مدیریت امور ناممکن است.

بر این اساس، طبیعی است که به دست آوردن این دانش‌ها برای هر مدیر در هر سطحی از مدیریت و استفاده از آنها برای تشخیص امور درست و اداره درست امور، نخستین وظیفه است و قاعدتاً در نظام مدیریت دینی، باید برنامه‌ریزی درباره امور دانشی، در اولویت برنامه‌ها قرار داشته باشد. چگونه می‌توان در تمدن دینی، مدعی مدیریت دینی بود و به اندرز حکیمانه الهی در آیه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء، ۳۶) و دیگر آیات و روایاتی که مسلمان را به امر دانش و لوازم و لواحق آن فرامی‌خواند، بی‌توجه بود؟ گویا در عرصه عمل مدیریت دینی، قبل از هر چیز باید به مدیریت دانش‌های مورد نیاز برای اداره امور توجه کرد و به واسطه مدیریت دانش، مدیریت کرد. شکی نیست که در بسیاری از موارد بدون نیاز به کنش‌های بیرونی و اقدامات عجولانه مدیریتی، و فقط به واسطه تأثیر بر دانسته‌های عاملان و کنشگران از طریق یک نظام اثربخش مدیریت دانش می‌توان کارها را در جهت خیر و صلاح به پیش برد.

آرمان مدیریت دینی، ساماندهی امور براساس اراده الهی و هدایت انسان‌ها در مسیر حق تا رسیدن به مقام خلیفه الهی بودن و تحقق مدینه فاضله یا مدینه دانش است. دانش در این مدینه، کاشف از حق و حقیقت و جلوه‌ای از علم و اراده خداست. مدیریت دانش دین‌بنیان، تلاشی است که در مسیر کشف اراده الهی و اجتهاد مدیریتی در سطح تمدن دینی صورت می‌گیرد. این اجتهاد که براساس اصول ناب تمدن دینی صورت می‌گیرد، نه تنها ممکن، بلکه ضروری است.

یک پیشنهاد

در پایان این مقاله که با هدف معرفی یک مسئله نسبتاً جدید به نام مدیریت دانش دین‌بنیان تدوین گردید، پرسش‌هایی مطرح می‌شوند که پس از پاسخ به آنها نه تنها می‌توان از پاسخ‌ها برای نقد و بررسی رشته‌های علمی موجود در تمدن غرب استفاده کرد، بلکه می‌توان براساس این نقد و بررسی‌ها رشته‌های مورد نیاز خود را در تمدن دینی تأسیس نمود. این پرسش‌ها، برای تحلیل رشته مدیریت دانش در تمدن غرب به کار گرفته شدند و نتایج به‌دست آمده می‌توانند مقدمه تأسیس رشته مورد نیاز در تمدن دینی باشند.

پیشنهاد این مقاله برای پژوهشگران علاقه‌مند به قلمرو مطالعات مدیریت اسلامی، همکاری برای یافتن پاسخی مبسوط به پرسش‌های چهارگانه ذیل در وضعیت موجود هر یک از

رشته‌ها و گرایش‌های علم مدیریت در تمدن غرب و یافتن پاسخی مناسب برای این پرسش‌ها به منظور تأسیس رشته‌ها و گرایش‌های مطلوب مدیریتی در ذیل حکمت عملی اسلام براساس اصول تمدن دینی است.

- موضوعات و مسائل اصلی رشته مورد نظر چه هستند؟ و با مسئله بنیادی تمدنی که رشته در آن ایجاد شده چه نسبتی دارند؟
- نظریه‌ها، احکام و گزاره‌های کلی و راه‌حل‌های کلیدی مرتبط با موضوعات و مسائل مطرح در این رشته چه هستند؟
- مبادی و مبانی معرفتی و غیر معرفتی مرتبط با این مسائل و نظریه‌ها چه هستند؟
- هر یک از این نظریه‌ها چه کاربردها و نتایجی را به دنبال دارند و چه حوزه‌های جدیدی را فعال می‌کنند؟

پاسخ به این پرسش‌ها درباره رشته‌های موجود در تمدن غرب، مواد اولیه لازم را برای ارزیابی میزان دینی بودن وضعیت موجود آن رشته‌ها فراهم می‌آورد و مقدمه دینی نمودن علوم موجود در دانشگاه‌ها با استفاده از تجربه‌های پرهزینه تمدن غرب است. بدیهی است برای سنجش میزان دینی بودن یک رشته نیازمند آن هستیم که شاخص‌های معینی را برای سنجش دینی بودن رشته‌های علمی تدوین کنیم. این کار زمینه‌ساز تأسیس رشته‌های دینی متناسب با فرهنگ و تمدن توحیدی با استفاده از تجربه‌های گذشته خواهد بود. این کار آرمانی بلند و کاری سترگ است و البته، کار سترگی چون دینی نمودن علوم بالاصاله و اسلامی کردن فضاها، آموزش عالی و مراکز تحقیق، تألیف و پژوهش دانشگاهی بالتبع، سهل ممتنع و به تعبیر روایی صعب، بلکه مستصعب است؛ ولی هر صعب و سختی با عنایت الهی سهل خواهد شد: «إِذَا هَبَّتْ أَمْرًا، فَفَعَّ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَعْظَمَ مِمَّا يَخَافُ مِنْهُ» (سیدرضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۱۷۵)، هنگامی که هیبت و هراس انجام کاری در شما اثر کرد، درمان آن ورود شجاعانه و وقوع دلیرانه در آن است، زیرا گاهی شدت پرهیز و خودداری از انجام آن از خود آن چیز هراسناک سخت‌تر و بیشتر است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ب، ص ۹۵ و ۹۶).

منابع

قرآن کریم.

امام خمینی (ره) (۱۳۸۵)، شرح چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 بوریل و مورگان (۱۳۸۶)، نظریه‌های کلان جامعه‌شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان: عناصر جامعه‌شناختی حیات سازمانی، ترجمه نوروزی، تهران: سمت و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

پارسانیا، حمید (۱۳۹۳)، «نظریه و فرهنگ (روش‌شناسی بنیادین)»، مقاله در حال انتشار.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، ولایت فقیه، قم: مرکز نشر اسراء.

_____ (۱۳۸۴)، انتظار بشر از دین، قم: مرکز نشر اسراء.

_____ (۱۳۸۵ الف)، تفسیر تسنیم، ج ۱۰، قم: مرکز نشر اسراء.

_____ (۱۳۸۵ ب)، وحی و نبوت در قرآن، قم: مرکز نشر اسراء.

_____ (۱۳۸۶ الف)، سرچشمه اندیشه، ج ۴، قم: مرکز نشر اسراء.

_____ (۱۳۸۶ ب)، سرچشمه اندیشه، ج ۵، قم: مرکز نشر اسراء.

_____ (۱۳۸۷ الف)، تفسیر موضوعی قرآن کریم: جامعه در قرآن، قم: مرکز نشر اسراء.

_____ (۱۳۸۷ ب)، تفسیر موضوعی قرآن کریم: حیات حقیقی انسان در قرآن، قم: مرکز

نشر اسراء.

_____ (۱۳۸۸ الف)، تفسیر تسنیم، ج ۱۳، قم: مرکز نشر اسراء.

_____ (۱۳۸۸ ب)، تفسیر تسنیم، ج ۱۹، قم: مرکز نشر اسراء.

_____ (۱۳۸۸ ج)، تفسیر تسنیم، ج ۷، قم: مرکز نشر اسراء.

_____ (۱۳۸۹ الف)، تفسیر تسنیم، ج ۲۱، قم: مرکز نشر اسراء.

_____ (۱۳۸۹ ب)، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، قم: مرکز نشر اسراء.

_____ (۱۳۹۰ الف)، اسلام و محیط زیست، قم: مرکز نشر اسراء.

_____ (۱۳۹۱)، مفاتیح الحیات، قم: مرکز نشر اسراء.

حمیدی‌زاده، محمدرضا (۱۳۸۹)، مدیریت دانش و دانایی: ساختار، فرایندها و راهکارها، قم: یاقوت.

رضازاده مهریزی و همکاران (۱۳۸۹)، ابزارهای مدیریت دانش، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری پردازش علائم هوشمند.

سهرابی، بابک و هادی دارمی (۱۳۸۹)، مدیریت دانش (بارویکرد MBA)، تهران: سمت.

نانوکا و تاکه اوچی (۱۳۸۵)، شرکت‌های دانش آفرین، ترجمه عطافر و همکاران، تهران: سماء قلم.

Aarons, J. (2004), From Philosophy to Knowledge Management and Back Again, Federal Knowledge Working Group (KMWG), Wiki. NASA, Retrieved 2012, from <http://wiki.nasa.gov/cm>: [http://wiki.nasa.gov/cm/Federal Knowledge Working Group \(KMWG\), wiki/1001867main_Aarins J 2004.pdf](http://wiki.nasa.gov/cm/Federal_Knowledge_Working_Group_(KMWG),_wiki/1001867main_Aarins_J_2004.pdf).

Abdul Ghafar, H. & H. Awang (2009), "Knowledge Management and its Impact on Islamic Da'wah: A Historical Perspective", *Journal of Islamic and Arabic Educations*, 1(2), pp.61-68.

Baskerville, R. & A. Dulipovici (2006), "The Theoretical Foundations of Knowledge Management", *Knowledge Management Research & Practice* 4, pp.83-105.

Betz, F. (2011), *Managing Science: Methodology and Organization of Research*, Portland: Springer Science+Business Media.

Burrell, G. & G. Morgan (1979), *Sociological Paradigms and Organizational Analysis*, London: Heinemann.

Deetz, S. (1996, March-April), "Describing Differences in Approaches to Organization Science: Rethinking Burrell and Morgan and Their Legacy", *Organization Science*, 7(2), pp.191-207.

Foss, N. J. & S. Michailova (2009), *Knowledge Governance: Processes and Perspectives*, New York: Oxford University Press Inc.

Gottschalk, P. (2005), *Strategic Knowledge Management Technology*, Hershy: Idea Group Publishing.

Hazlett, S.-A.; R. McAdam & S. Gallagher (2005, Mar), "Theory Building in Knowledge Management: In Search of Paradigms", *Journal of Management Inquiry*, 14(1), pp.31-41.

Hislop, D. (2009), *Knowledge Management in Organization: Acritical Introduction*, New York: Oxford University Press.

Iivari, J. (2000), "Reflections on the Role of Knowledge Management in information Economy", *Australian Conference for Knowledge Management and Intelligent*

- Decision Support, Melbourne*, I. B. Linger (ed.), Australia: Knowledge Management for Information Communities.
- Jeffcutt, P. (2004), *The Foundations of Management Knowledge*, London: Routledge.
- Jennex, M. E. (2008), *Knowledge Management: Concepts, Methodologies, Tools and Applications*, New York: Information Science Reference.
- Land, F. M. S. Nolas & U. Ajmad (2005), *Knowledge Management: The Darker Side of Knowledge*, London: Department of Information Systems London School of Economics and Political Science.
- Muhamadul Bakir, H. Y. (2011), "Islamic Conceptualisation of Knowledge Management", *American Journal of Economics and Business Administration*, 3(2), pp.363-369.
- Rumizen, M. (2002), *The Complete Idiot's Guide to Knowledge Management*, Hemel Hempstead: Prentice Hall.
- Schultze, U. & D. E. Leidner (2002, September), "Studying Knowledge Management in Information Systems Research: Discourses and Theoretical Assumptions", *Mis Quarterly*, 26(3), pp.213-242.
- Schultze, U. & C. Stabell (2004), "Knowing What You Don't Know? Discourses and Contradictions in Knowledge Management Research", *Journal of Management*.
- Stankosky, M. A. (2005), *Creating the Discipline of Knowledge Management: The Latest in University Research*, Burlington: Elsevier Inc.
- Sveiby, K.-E. (2012, 12 22), Retrieved form [www. sveiby.com](http://www.sveiby.com): <http://www.sveiby.com/library.html>.
- Wallace, D. P. (2007), *Knowledge Management: Historical and Cross-Disciplinary Themes*, Westport: Libraries Unlimited Knowledge Management Seriesiii.
- Wiig, K. (2004), *People-Focused Knowledge Management: How Effective Decision Making Leade to Corporate Success*, MA: Elsevier Butterworth-Heinemann.
- Nonaka & Takeuchi (1995), *The Knowledge Creating Company: how Japanese Gmpanies Create the dynamics of innovcction*, New York: Oxford University Press, p.284.